

# کارنامه ی مصدق: جعل شکوه در تاریخ بی شکوه

## روزبه کلانتری

نقل از نشریه دانشجویی اخگر، اسفند 1385  
منتشر شده به مناسبت ۲۹ اسفند، سالروز ملی شدن نفت

آرام آرام مردن را آغاز می کنی  
اگر به نواهای زندگی گوش فرا ندهی  
اگر برده ی عادت خود شوی  
اگر همیشه از یک راه مکرر بروی  
آرام آرام مردن را آغاز کرده ای  
اگر روزمرگی را تغییر ندهی  
اگر رنگهای متفاوت به تن نکنی  
اگر برای مطمئن، در نامطمئن خطر نکنی

امروز زندگی را آغاز کن  
امروز خطر کن  
امروز کاری بکن  
نگذار به آرامی بمیری...

(پابلو نرودا)

## درآمد

نیکی کدی، صاحب نظر در مسائل تاریخ معاصر ایران، اعتقاد دارد که: «... دفاع مصدق از استقلال ایران، کاریزما و سرنگونی او، به حمایت آمریکا و انگلیس، به ساخته شدن او به عنوان یک قهرمان ملی کمک کردند. افراد اپوزیسیون متعلق به طیفهای مختلف مارکسیستها، چپ گرایان، لیبرالها، دست راستی ها – هم سکولار و

هم مذهبی - نام او را نیایش کردند، تصویر او را گرامی داشتند، و برای اثبات ادعاهای خود نقل قولهای مناسب از او می یافتند...» (1)

و به راستی افسانه سازی پیرامون مصدق و دوران نخست وزیری وی (اسفند 1329 - مرداد 1332) و عکس خویش را در آینه او دیدن، یک اپیدمی مشهود در بین گرایشات مختلف اپوزیسیون سنتی ضد سلطنتی در ایران - از چپ و راست تا ملی و مذهبی - بوده است. از فرخ نگهدار و مسعود رجوی گرفته تا بنی صدر و ابراهیم یزدی، از پارتیزانهای سابق، تا سمپاتیزانهای امروز جبهه ی مشارکت، و از فعالین سابق انجمن های اسلامی اروپا و آمریکا تا پا ورقی نویسان نئو لیبرال سایت تحکیم نیوز، همه و همه می کوشند تا جایگاهی درخور و قابل توجیه در پازل «نهضت ملی ایران» در سالهای پایانی دهه ی بیست شمسی و دو سال آغازین دهه سی برای خود دست و پا کنند. مورخان و صاحب نظران وابسته به این طیف، همواره تنها شرکت کنندگان در مسابقه ی بدون رقیب روایت و تحلیل مسائل تاریخ معاصر ایران بوده اند و تا توانسته اند از این فرصت استفاده کرده، به کام خود بافته و بر دیگران تاخته اند؛ اختلافی هم اگر وجود داشته بر سر به یاد آوردن جزئیات فلان حادثه در ظهر 28 مرداد یا بهمان نقل قول از وقایع یک جلسه مجلس شورای ملی بوده است. من در این نوشته آنها را «نویسندگان سنتی» می نامم. در طی سالهای متمادی دهها کتاب و صدها مقاله از سوی این نویسندگان روانه ی بازار نشر گردیده که اکثریت قریب به اتفاق آنها چیزی جز روایت تازه ای از تمها و داستان پردازی های کسالت آور همیشگی، یعنی مدح «منش» و «خلقیات» و «مرام» مصدق با چاشنی خاطرات بازماندگان دهه 30، ذکر مصیبت بر «فرصت تاریخی» از دست رفته، یاد آوری مکرر «خیانت» جریانات دیگر و... چیزی در بر نداشته اند. اسطوره پردازی، داستان سرایی، غفلت عمدی از پرداختن به مسائل پایه ای و اساسی، رفع کامل تکلیف و مسئولیت از مصدق و اطرافیانش، و البته فحاشی و تهمت زنی به چپ، بستر اصلی مباحث نویسندگان سنتی در این زمینه بوده است که مصدق را به عناوینی چون «پیشوا»، «تنها قهرمان ایران پس از نادر شاه»، «سلسله جنبان نهضت‌های ضد استعماری جهان سوم» و... ملقب می سازند. بر این اساس اظهار نظر در مورد مصدق و وقایع منجر به کودتای 28 مرداد، شاخصی برای پی بردن به خاستگاه سیاسی و تبار تاریخی نویسندگانی ست که در این حیطة قلم زده، یا اظهار نظر نموده اند. در این عرصه می توان تأثیر عمیق نیروهای اجتماعی را آنچنان که در آیینہ ی تاریخ نگاری نمایان است، مشاهده کرد. روح حاکم بر آثار نویسندگان سنتی و آنچه همچنان انگیزه و امید را در رگهای فسرده تحلیلهای ایشان می دمد، یک حالت عاطفی آشنا به نام «نوستالژی» ست و انسان وقتی به آن دچار می گردد

که مقهور واقعیت های زمان حال است. اما توسل به نوستالژی و تبدیل آن به سرمایه سیاسی و به ویژه ترجمه اش به سیاست روز، یک واکنش ضد تاریخی است. نوستالژی به کیفیات ویژه یک دوره مشخص تاریخی و تبدیل آن به ماده محترقه ای برای انفجار در زمان حال، نه فقط انکار حال، که انکار آینده نیز هست.

من در اینجا به بررسی برخی زمینه ها و وقایع تاریخی ای که این نوستالژی می کوشد با استناد و ارجاع به آنها خود را در امروز و اکنون نیز دارای حقانیت و اعتبار جلوه دهد، خواهم پرداخت. این که این نوستالژی در سیاست امروز ایران برای توجیه چه تراژدیهای هزینه می گردد در مقاله دوست عزیزم مهدی گرایلو (مندرج در همین ویژه نامه) مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این نوشتار به هیچ وجه، مجال و داعیه پرداختن به تمامی جوانب عملکرد مصدق و دولت او یا کارنامه ی جبهه ی ملی، یا بررسی کلیه وقایع 32 - 1329 و یا بررسی های کامل و مفصلی از این دست ندارد و تنها ارائه ی گزارشی با رویکرد و مفروضات جدید و متفاوت را هدف قرار داده است. اگر این مقاله تنها بتواند خوانندگان را در دغدغه ی اساسی خود که همانا بازخوانی تاریخ معاصر ایران با دیدگاهی نوین و خارج از قالبهای تنگ مالوف می باشد شریک سازد، آنگاه نگارنده به هدف مورد نظر خود دست یافته است.

## 1 - مصدق و ملی شدن صنعت نفت

نام و خاطره مصدق امروزه بیش از هر چیز با مجموعه وقایعی که منجر به "ملی شدن صنعت نفت" شد تداعی می شود.

در وهله اول باید دانست که شعار و مطالبه "ملی شدن صنعت نفت" از کشفیات و ابداع شخص مصدق نبوده و برای اولین بار هم توسط او مطرح نشده است. شعار ملی شدن صنعت نفت تاریخی به قدمت استخراج نفت در ایران دارد و برای اولین بار در اجتماعات کارگران و تشکیلات کارگری به ویژه در مراکز نفتی خوزستان مطرح شد. این یک فاکت است و نیازی به استدلال ندارد که طی دهه قبل از جنگ جهانی دوم سکان و موتور محرکه مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در دست تشکیلات و رهبران کارگری بود. به عنوان مثال در سال 1929 میلادی نماینده ای از طرف دولت انگلیس به نام "سر جان کتمن" (Sir John Catman) برای باز نگری قرار داد نفت به تهران آمد. حضور وی در ایران منجر به تظاهرات گسترده ای از جانب کارگران نفت آبادان در روز اول ماه مه (11 اردیبهشت 1308) شد که

خواسته آنها عدم تمدید قرار داد نفت و ملی شدن شرکت نفت بود. این تظاهرات که به زد و خورد انجامید باعث شد که نماینده انگلیس مجبور به ترک ایران شود. روزنامه هایی نظیر «شفق سرخ» و «ستاره ی ایران» به انتشار مقالاتی افشاگرانه در این باره پرداخته بودند و رهبران کارگری مانند یوسف افتخاری و علی امید که با حزب کمونیست وقت ایران مرتبط بودند، قبل از شروع اعتصاب دستگیر شدند. اما اعتصاب به انجام رسید و جالب است که یکی از زنان، رهبری کارگران را به دست گرفت و در مقابل پالایشگاه به سخنرانی پرداخت. به مدت 3 روز درگیری و کشاکش بین کارگران از یک سو و سرایان ایرانی و تفنگداران دریایی انگلیسی ادامه داشت. خبر اعتصاب کارگران ایران در سراسر جهان پخش شد و در جراید مصر و هندوستان به این شکل انعکاس یافت که «ما باید مبارزه ضد استعماری را از کارگران ایرانی بیاموزیم.» جالب است که در تمامی این دوران مصدق و اطرافیان بعدی او خاموشی گزیده بودند. در سطح جهان سوم نیز از میان رهبران ناسیونالیست، چهره های دیگری مانند مهاتما گاندی در «مبارزه علیه استعمار» متقدمتر بودند و با پیگیری و موفقیت بیشتری هم عمل نمودند. به علاوه در این رابطه اشاره به جریان ملی شدن نفت مکزیک نیز که در سال 1938 میلادی (1307 شمسی) اتفاق افتاد، مفید باشد. امتیاز نفت مکزیک، مانند ایران، متعلق به انگلستان بود. علت اصلی ملی شدن نفت مکزیک، آغاز جنبش اعتراضی کارگران نفت مکزیک در سال 1937 بود که بعد از فراز و فرود فراوان سرانجام حکومت مکزیک را وادار کرد در اول مارس 1938 از شرکت انگلیسی خلع ید نماید. انعکاس خبر حرکت اعتراضی کارگران ایران در انگلیس وسیعتر از ایران بود. "تایمز" نوشت که تظاهرات کارگران نفت توسط "عناصر ارمنی" سازمان داده شده که می خواسته اند یک برنامه انقلابی را در خوزستان به اجرا بگذارند و از آن به عنوان یک "آژیتاسیون بلشویکی" نام برد. (2) مصدق در دوره ای مشخص در رقابت با دربار و فراکسیونهای متعدد دیگر هیات حاکمه در آن دوره، این شعار را به پرچم خود و هوادارانش بدل می کند و از آن به عنوان یک سکوی پرش سیاسی و عقب راندن و تحت فشار قرار دادن دربار و گروههای مخالف دیگر استفاده می کند. حتی در همین دوره هم بنا به اعتراف خود مصدق پیشنهاد طرح این شعار از جانب حسین فاطمی ارائه می شود و قبل از پیشنهاد فاطمی در ماده سوم نخستین اساسنامه ی مدون مربوط به اهداف بنیان گذار جبهه ملی، هیچ اشاره ای به ملی کردن صنعت نفت ایران نشده بود.

اما به هر روی خارج ساختن نفت ایران از کنترل دولت انگلیس در آن دوره تاریخی معین رویداد مهمی محسوب می شد که می توانست در چارچوب مبارزات ضد

استعماری و ترقی خواهانه موفق آن دوره قرار گیرد. صرف اشاره به این نکته که نفت "مال خودمان" شد و می توانیم «در چاههای آنرا گل بگیریم» و حتی یک قطره از آن را به "اجانب" ندهیم، تنها عوامانه ترین احساسات ناسیونالیستی را باد می زند و تنها نتیجه اش گرد و خاک کردن به منظور پنهان کردن اشکالات اصلی و اساسی می باشد. محمدعلی همایون کاتوزیان به عنوان یکی از تحلیل گران نسبتاً واقع بین تر در میان نویسندگان سنتی در این رابطه می گوید:

«نهضت ملی ایران نهضتی انقلابی بود، اما پیش از آنکه بتواند به یک انقلاب اجتماعی تمام عیار بدل گردد، شکست خورد، چنین انقلابی مستلزم شرایط زیر بود:

- 1- حل مناسب - اگر نه ایده آل - نفت در کوتاه مدت.

- 2- به کارگیری نیروی نفت همراه با نیروی ناشی از مشارکت اجتماعی مردم...

- 3- بازسازی اجتماعی و اقتصادی با کاربست برنامه های مناسب و مترقی

همه چیز به حل مسئله نفت بستگی داشت و شکست در این مهم دلیل اصلی سرخوردگی، چند دستگی و شکست نهایی بود...» (3)

اما او آگاهانه یا نا آگاهانه تأثیر متقابل این فاکتورها را برهم نادیده می گیرد و از این نکته مهم غفلت می ورزد که "حل نهایی مسئله نفت" خود نیز در گرو پاسخ دادن به یکی رشته مسائل عمده و انجام تغییراتی بود (از جمله در راستای حل مشکلاتی که خود در چند سطر بعد از آنها به عنوان موانع اصلی حل مسئله نفت نام می برد؛ نظیر عدم تسلط مصدق بر تمام ارکان حکومت در تمام کشور، حاکمیت دوگانه و...)

که بی توجهی کامل و آگاهانه به آنها سرانجام زیر پای «نهضت ملی» را خالی کرد و آنرا از یک پایگاه اجتماعی مطمئن و حاضر در صحنه محروم ساخت. او به خلاء ها و ضعفهای اساسی حکومت مصدق و نیروهای هوادار او واقف است. اما زیرکانه می کوشد با قطع ارتباط متقابل فاکتورهای گوناگون سیاسی و اجتماعی و احاله ی تمام آنها به یک عامل یعنی «حل مسئله ی نفت» که آنها تا حدود زیادی به عوامل بین المللی خارج از اختیار مصدق مربوط می سازد، اندکی از سنگینی بار شکست بر دوش مصدق و رهبری «نهضت» بکاهد.

ملی کردن صنعت نفت در صورتی می توانست طرحی کارا و موفق باشد و در زمره مبارزات ظفر نمون ضد امپریالیستی و ترقی خواهانه آن دوران قرار گیرد

که به عنوان بخشی از یک استراتژی روشن، سنجیده و رادیکال به منظور ایجاد تغییرات اساسی در جامعه طرح و به پیش برده می شد. امری که مصدق و اطرافیانش نه تنها هیچگاه به لزوم آن پی نبرده و به آن تن ندادند بلکه آگاهانه از آن می گریختند و به اعتقاد من همین امر زمینه شکست آنان را فراهم کرد.

نویسندگان سنتی مصدق را در تراز رهبران بزرگ نهضت‌های ضد استعماری جهان سوم در قرن بیستم نظیر مهاتما گاندی، مائو تسه تونگ، جمال عبدالناصر، احمد سوکارنو و... قرار می‌دهند و معمولاً جمال عبدالناصر را "شاگرد مکتب مصدق" معرفی می‌کنند و اعتقاد دارند جنبشی که وی در مصر به راه انداخت با الگوبرداری از مصدق و روش او انجام شده است. ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با اشاره به تاثیر ملی شدن نفت ایران در کشورهای آسیایی و آفریقایی (!! ملی شدن کانال سوئز {توسط جمال عبدالناصر} را متأثر از این اقدام دانست و گفت: "... منطق، جذابیت و مشروعیت مصدق در پیگیری آرمانهای ملت سبب شد که روش او در بسیاری از کشورهای جهان سوم مورد استفاده قرار گیرد. به طوری که جمال عبدالناصر با همان روش کانال سوئز را ملی کرد..." (4)

ولی واقعاً صرف نظر از تعارفات تبلیغاتی‌ای که ممکن است ناصر در این زمینه کرده باشد آیا او عملاً برنامه‌هایش را به "روش مصدق" پیش می‌برد؟ نویسندگان سنتی با این کار ناخواسته شاخص مناسبی برای مقایسه و ارزیابی به دست می‌دهند. پس بد نیست نگاهی به کارنامه ناصر بیاندازیم: حرکت "افسران آزاد" و در راس آنها عبدالناصر به سیستم سلطنتی در مصر پایان داد، فاروق پادشاه مصر را تبعید کرد و نظام جمهوری را در آن مملکت بنیان نهاد. در سال 1956 (1335 شمسی) قانون اساسی جدید، مصر را یک جمهوری دموکراتیک و بخشی از «ملت عرب» اعلام نمود و خود را پای بند به اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی و «سوسیالیسم ملی» اعلام کرد. ناصر در سال 1956 کانال سوئز را ملی اعلام کرد و با بریتانیا، فرانسه و اسرائیل درگیر شد. در این دوره تحصیلات برای همه رایگان شد. در دهات مدارس دخترانه تاسیس گردید. اصلاحاتی در قانون کار صورت پذیرفت و طی آن تساوی حقوق زن و مرد در دستمزد، ساعات کار، تعطیلات و دستیابی به دوره‌های آموزشی به رسمیت شناخته شد و در بعضی زمینه‌ها تبعیض مثبت به نفع زنان قانونی شد. در این دوره حضور زنان در کارخانجات و اداره‌ها و موسسات مختلف رشد چشمگیری یافت و تا به امروز مصر بالاترین درصد زنان با سواد و شاغل را در خاورمیانه دارد. زنان در مصر با قانون اساسی‌ای که در سال 1956 توسط ناصر نوشته شد حق رای کسب کردند. بعد از سال 1952 اصلاحات ارضی، تقسیم زمین مالکان، ملی کردن صنایع و شرکتهای خارجی، قوانین مربوط به تعیین حداقل دستمزد، ارائه خدمات اجتماعی دولتی زیر چتر سیستم اقتصادی دولتی و برنامه ریزی شده ناصر پی در پی اجرا شدند و... اینها تنها نمونه‌هایی از اقدامات وسیعی است که در آن دوره در مصر انجام شد. ناصر حتی در خارج از

مصر و در یمن نیز به نیروهای ترقی خواه آن کشور که از سال 1961 درگیر یک جنگ داخلی با عشایر و قبایل ارتجاعی مورد حمایت عربستان و اردن هاشمی بودند کمکهای نظامی و مالی ارائه می داد. اقداماتی که نه تنها اکثریت مردم مصر بلکه اکثریت بزرگ از "جهان عرب" را حول پلاتفرم ناصر برای منطقه به نحو قدرتمندی بسیج کرد. اتوریتة اجتماعی، قاطعیت و رادیکالیسم ناصر، دولتهای دست نشانده انگلیس در منطقه را تحت فشار قرار داد و بر اوضاع داخلی کشورهای نظیر عراق و سوریه و اردن تاثیرات عمیقی بر جای گذاشت. (5)

کسی از مصدق انتظار نداشت که به معنای دقیق کلمه سوسیالیست و انقلابی باشد همانطور که کسی نسبت به ناصر توهمی نداشت و ندارد. مساله اینجاست که مصدق و اطرافیانش در همان رفرمیسم و دموکراسی خواهی شان هم استراتژی پیگیر و هماهنگ و موضع قاطعی نداشتند. مساله ای که تمامی نویسندگان سنتی به لطایف الحیل سعی در پنهان کردن آن و منحرف کردن ذهن خوانندگان و پژوهشگران از توجه به آن دارند، این واقعیت ساده است که مصدق خواهان تغییر در وضع موجود آن دوره جامعه ایران نبود بلکه آنچه در عرصه سیاسی به دنبال آن بود تقسیم قدرت با دربار و برگرداندن شاه به مرزهای قانون اساسی مشروطه آن هم با کمترین تکانهای اجتماعی بود. به تعبیر «فرد هالیدی»: «هنگامی که مصدق با شاه پنجه در انداخت، اوضاع و احوال نسبت به سال 1946 تغییر کرده بود. نخست آنکه موقعیت مصدق در مقام مقایسه با نیروهای مخالف قبلی کاملاً دست راستی بود. مصدق ملاکی ضد کمونیست بود، کوچکترین قدمی در راه کمک به جنبش کارگران، زنان و ملیتهای ایران بر نداشت و در واقع کوشید با آمریکا ائتلاف کند... دولت مصدق تقریباً بدون آنکه پیکاری درگیرد واژگون گردید...» (6)

او نیز در «ترس از کمونیسم» با دربار و نیروهای ارتجاعی و استعمارگران شریک بود و کوچکترین تلاطم اجتماعی را زمینه ای برای رشد نفوذ کمونیستها می دانست. وی بعد از حل قضیه نفت دیگر چیزی برای ارائه کردن نداشت. می توان گفت که طی یک سال و چند روز پس از پیروزی 30 تیر 1331 هنوز در هیچ زمینه ای، نه در زمینه حل نفت پیشرفت قابل ملاحظه ای صورت گرفته بود و نه در زمینه مسائل اجتماعی تغییری چشمگیر روی داد بود. فخر الدین عظیمی یکی از نویسندگانی که خود متعلق به همان طیف سنتی سابق الذکر می باشد، در این رابطه می گوید: "... اگر کودتای 28 مرداد صورت نگرفته بود یا شکست خورده بود، نمی دانیم مصدق و همفکرانش چه راه حلهای کار آمدی برای رهایی از بن بست مشروطه خواهی در ایران و ناسازگاری عملی سلطنت موجود با مشروطیت می افتادند..." (7)

باید توجه داشت که ملی شدن صنعت نفت یعنی شعار اصلی حکومت مصدق علی رغم هر اهمیتی که می توان برای آن متصور بود، نمی توانست تغییر بلا واسطه، سریع و ملموسی در زندگی روزمره اکثریت مردم عادی به وجود بیاورد. در آن موقع نفت حتی به عنوان منبع سوخت و انرژی در زندگی اکثریت مردم ایران جایگاه امروزی را نداشت. اما مردم انبوهی از نیازها و مطالبات داشتند که اگر به میدان کشیده می شد و نمایندگی می گشت، ظرفیتهای عظیمی را آزاد می ساخت که قدرت از سر راه برداشتن بسیاری از موانع و تغییر خیلی از چیزها را داشت و حداقل اکثریت عظیم مردم ایران را از تماشاگر صرف رویدادها بودن به موقعیت فاعل و بازیگر بر می کشید. اما مصدق بر عکس "شاگرد" اش (!! جمال عبدالناصر نه تنها نتوانست پلاتفرم سیاسی مشخص و رادیکالی ارائه کند و جامعه را در حمایت از آن بسیج نماید بلکه آنقدر ضعیف و بی تدبیر عمل کرد که متحدان محافظه کارش هم در دور دوم نخست وزیری از او فاصله گرفتند و به دشمنانش بدل شدند. فقدان برنامه سیاسی و چشم انداز تغییر و کوتاهی های مصدق، جامعه را در آستانه 28 مرداد به بن بست کشانده بود. مصدق نه می توانست با اجرای اصلاحات پیگیر و رادیکال جامعه را به جلو براند و پایگاههای اجتماعی جدیدی برای خود دست و پا کند و در راه حل موانع بر سر راه دولت خود و "مساله نفت" قدمی بردارد و نه به دلیل فشار توده مردم و نیروهای رادیکال می توانست اوضاع را به روال سابق باز گرداند. بدین ترتیب می توان گفت که کودتا دلیل اصلی شکست مصدق نبود بلکه به واسطه فقدان چشم انداز و شکست سیاسی و پاسیفیسم مطلق مصدق، بستر مناسب برای کودتا مهیا گشت.

## 2- دموکراسی خواهی و دموکرات منشی مصدق

"عبد الرحیم ذاکر حسین" در کتابش "مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت" مدعی است که: "... دکتر مصدق از معدود کسانی بود که در دوره زمامداری خود انتقادات و مخالفتها را به راحتی تحمل می کرد..." وی می نویسد: "... تامین آزادی بیان برای احزاب چپ و راست از دیگر امتیازاتی بود که در طول 27 سال گذشته فقط در مورد حکومت مصدق مورد نظر بوده است... بطور خلاصه عصر دکتر مصدق را می توان عصر آزادی مطبوعات دانست." وی اینگونه ادامه می دهد: "معروف است که مصدق با وجود چهره ضد امپریالیستی و ضد کمونیستی اش بیش از هرکس دیگری تحمل نیروهای چپ را داشت..." (8)



جالب است که به علت کمبود شواهد در این زمینه، از سوی هواداران گوناگون مصدق همواره تنها به یک مساله و آن هم غالباً زیر تیتر "خلفیات مصدق" اشاره می شود!! (9) من در اینجا به سه نقل قول در این رابطه که از سه منبع متفاوت برگرفته شده اند، اشاره می کنم: "... دکتور مصدق در بدو تصدی مسئولیت اطلاعیه ای به شهربانی کل کشور صادر کرد و در آن متذکر شد: "در جراید ایران آنچه راجع به شخص من نگاشته می شود هرچه نوشته باشند و هر که نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد." او هیچ کس را به جرم انتقاد یا مخالفت با دولت خود دستگیر و زندانی نکرد و مخالفان هرچه می خواستند با نیت مختلف آزادانه ابراز می کردند..." (10)

ویا: در ویژه نامه روزنامه شرق در ذیل عنوان "دموکراسی واقعی" دقیقاً مطلب زیر آمده است: "به فاصله دو یا سه روز پس از تحویل پست نخست وزیری در یازدهم اردیبهشت 1330 به اداره کل تبلیغات صریحاً دستور داد هنگامی که در باره وی مطلبی از رادیو پخش می شود، الفاظ جناب و القاب و عناوین به طور کلی حذف و از به کار بردن چنین کلماتی اکیدا خود داری شود. همچنین در نامه ای به شهربانی کل کشور می نویسد: "در جراید آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می شود هرچه نوشته باشند و هر که نوشته باشد نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد..." (11)

و باز در جای دیگر: "... وقتی که او به نخست وزیری رسید آزادیهای سیاسی و اجتماعی را به حدی رساند که شایسته نام پر افتخارش بود... به دلیل داشتن این افکار به شهربانی وقت چنین دستور داد: "شهربانی کل کشور: در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می شود هرچه نوشته باشند و هر که نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد..." (12)

گویا در انبان دفینه های تاریخی " نهضت ملی " جز همین یک سند کوتاه و بسیار گویا!! چیز دیگری یافت نمی شود. در مقابل اما ملاحظات و پرسشهای ما فراوانند. سوالی که در ابتدا مطرح می گردد این است که آیا این مصدق بود که آزادیها را به ارمغان آورد و آن را به حدی رساند که شایسته "نام پرافتخارش" بود و یا چه در عمل و چه در عقیده مانند همه نخست وزیرهای آن دوره در صدد تحدید آزادی مخالفان بود ولی در این کار موفق نمی شد؟

باید بدانیم که فضای سیاسی ایران در طول و پس از جنگ جهانی دوم یعنی بعد از شهریور 1320 به دلیل تضعیف دولت مرکزی و فروپاشی استبداد رضاخانی از یک سو و فعالیتهای جنبشها، احزاب و شخصیتهای ترقی خواه و رادیکال از سوی دیگر چنان گشایش یافته بود که نه تنها مصدق بلکه هیچ کدام از نخست وزیران پیش از وی نیز قادر به برقراری کامل اختناق نبودند و این کار از طریق کودتای 28 مرداد حاصل آمد و یکی از اهداف کودتا اساسا همین امر بود. این آزادیها را نه مصدق و نه هیچ کس دیگری به وجود آورد و مصدق به هیچ وجه به طرز ملموسی آن را "رشد" و "گسترش" نداد. نسبت دادن آزادی های موجود در آن دوره به خواست و عملکرد مصدق و جبهه ی ملی مانند آن است که آزادی های شکل گرفته در «بهار آزادی» پس از انقلاب بهمن 57 را ناشی از فعالیت و خواست و نقش مهدی بازگان و دولت وی بدانیم!!

اتفاقا اعمالی که مصدق بر خلاف اصول دموکراسی خواهی مرتکب شد ، آنقدر هستند که کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" که توسط ملیون و هواداران مصدق نوشته شده مجبور به اعتراف شود و بگوید:

"در زمان حکومت مصدق همواره زندانها از دهقانان، روشنفکران و هواداران صالح که پیگیر ترین مبارزان ضد استعمار بودند، مملو بود و توقیف روزنامه هایشان به کار روز مره ای تبدیل شده بود. حتی به فعالیت آزاد کلاسهای مبارزه با بیسوادی که به ابتکار حزب توده ایران و به همت دانشمند عالیقدر دهخدا تشکیل یافته بود میدان عمل داده نشد..." (13)

و این در شرایطی بود که باندهای ارتجاعی و کودتاچیان در کمال آزادی حتی در بین اطرافیان مصدق آزادانه فعالیت می کردند و نقشه های خود را یکی پس از دیگری به راحتی به اجرا می رساندند.

مصدق حتی در رفع موانعی که بعد از اقدامات سرکوبگرانه ی پس از سال 27 بر سر راه آزادی های سیاسی و اجتماعی پدید آمده بودند، هیچ اقدام جدی ای انجام نداد. حزب توده و اتحادیه های کارگری و نهادهای دموکراتیک توده ای وابسته به آن همچنان غیر قانونی بودند و رهبران آنان مخفیانه زندگی می کردند. هر چند که اتحادیه های کارگری و سایر سازمانهای مشابه به همان دلایل سابق الذکر یعنی ضعف حکومت مرکزی و نفوذ و پایگاه ریشه دار اجتماعی خود همچنان به شکل غیر رسمی فعالیت می کردند.

در اینجا به برخی از جنبه های گوناگون راهبردی که در آن دوره می توانست از زمینه عینی برخوردار باشد و حول آن به شکل موفق بیسیج نیروی اجتماعی صورت گیرد می پردازیم .

### 3- اصلاحات ارضی

بخش عظیمی از جمعیت ایران در آن دوره یعنی 70 درصد جمعیت را دهقانانی تشکیل می دادند که تحت سیطره یکی از وحشتناک ترین اشکال فئودالیسم در ایران زندگی می کردند. تحلیلا و در عرصه نظری پروژه اصلاحات ارضی را در هر منطقه ای قاعدتا بورژوازی به منظور کندن نیروی کار از روستاها و آزاد کردن نیروی دهقانان به پیش می برد.

اما نه مصدق و نه "جبهه ملی" آن زمان خواهان هیچگونه تحولی در مناسبات تولیدی زمان خود نبودند. در آن دوران با استفاده از ضعف دولت مرکزی و فضای سیاسی مناسب موجود در جامعه جنبشهای خود جوش دهقانی متعددی به راه افتادند که در پاره ای از مناطق مثلا در بخشهایی از کردستان از فئودالها خلع ید کرده و آنها را فراری داده بودند. اما سازماندهی و رهبری این جنبشها جایی در برنامه ی نداشته مصدق و جبهه ملی ایران نداشت. آنها در این مورد حتی به نیاز بورژوازی ایران به دگرگونی مناسبات ارضی پاسخ ندادند. همایون کاتوزیان، ستایشگر سرسخت مصدق، نوشته است: «رهبران جبهه ی ملی از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و توسعه هواداری نمی کردند و سخنی از اصلاحات ارضی و آزادی زنان به میان نمی آوردند...» (14) برای مصدق در آن دوران این فرصت وجود داشت که رهبری بورژوازی ایران را در مبارزه بر علیه بقایای نظام فئودالی از پایین به دست گیرد و پشتیبانی عظیم توده دهقانان را به دست آورد. وی با این کار قادر بود صحنه سیاست ایران را زیر و رو کند و ستون فقرات طبقه حاکمه ایران را در هم شکند. در آن دوران نه فقط زمین داران (که بخش اعظم حکام سیاسی را هم تشکیل می دادند) بلکه همچنین دربار و رده های بالای روحانیت به نظام ارباب - رعیتی تکیه داشتند. فراکسیونهای مختلف بورژوازی ایران در آن دوره در متن ساختار سنتی و اشرافی سیاست ایران فعالیت می کردند و ساختار قدرت دولتی را ابداء چالش نمی نمودند و هراسشان بیشتر از طبقه کارگر و حزب توده بود تا از اقشار و احزاب ارتجاعی. (بعدا مجددا به این مساله می پردازیم.)

مصدق که خود از یک خانواده بزرگ زمیندار برخاسته بود، چندان دور از ذهن نبود که به همراه بسیاری از اطرافیان که آنها هم زمیندار بودند، مخالف الغای نظام ارباب – رعیتی باشند. مثلاً خود او دلایل کاندیداتوری اش را از اصفهان برای نمایندگی مجلس شورای ملی اینگونه توضیح می دهد:

"... 1- از طبقه اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده بود و محل آن خالی بود.

2- همسر در اصفهان دو ملک موروثی داشته موسوم به "کاج" و "خاتون آباد" که این علاقه سبب شده بود با برخی اعیان و رجال آن شهر آشنا شوم.

3- شاهزاده سلطان حسین میرزا نیر الدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور که سالها در نیشابور حکومت می کرد با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت...." (15)

وی همانطور که ذکر آن آمد، قانون امنیت اجتماعی را برای حمایت از مالکان و سرمایه داران به تصویب رساند؛ قانونی که حتی اعتراض برخی از رهبران جبهه ی ملی را نیز برانگیخت. خود او در باره ی لایحه و بندهای الحاقی اش گفت: «تصدی این جانب در کار و اجرای اصول دموکراسی سبب شده بود که در برخی دهات که اخلاص گران مزاحم مالکین می شوند، دولت ناچار بود مقرراتی را برای رفع مزاحمت از مالکین وضع کند...». وی در این زمینه تنها به تدوین قانون خنده آوری بسنده کرد که امروزه از جمله افتخارات او و نشانه تمایل او به "چپ" و جهت گیری به سمت "زحمتکشان" و تقابلش با فئودالیسم تلقی می شود. این قانون اربابان را به صرف 20 درصد بهره مالکانه در روستاها از طریق شورای ده ملزم می نمود. در حالی که چنین طرحی نه تنها تغییری در نظام وحشیانه بهره کشی فئودالی ایجاد نمی نمود بلکه با توجه به ساختار قدرت در آن موقع اصلاً قابل اجرا نبود و به فرض محال اگر هم اجرا می گردید، آن 20 درصد بین خود مالکان و امنیه ها و قلدرهای محلی تقسیم و حیف و میل می شد. حال ببینیم بازتاب این مساله در ذهن یک "مصدقی" به چه تصاویری مبدل می گردد:

"... این در مجموع یک برنامه مترقی بود بی آنکه دست به روابط مالکیت بزند. مصدق نیامده بود که مالک را از ده بیرون کند !!! { می گفت مالک ملکش را داشته باشد منتها 20 درصد سهمش را به دولت بدهد... با توجه به قوانین تصویب شده مشخص می شود که رویکرد مصدق به سوی زحمتکشان بود... " (16)

صادق انصاری یکی از اعضای هیئت مدیره ی «انجمن کمک به دهقانان» حکایت می کند که هیئت مدیره ی این انجمن در ملاقات با مصدق به او پیشنهاد می کنند که طی تصویب نامه ای حداقل 50 % از سهم مالکانه ی کشاورزی به نفع دهقانان بکاهد و مصدق در پاسخ به آنان می گوید: «از من توقع دارید که یک برنامه ی کمونیستی اجرا کنم؟!» و به قول یکی دیگر از حاضران پس از گفتن این جمله با خزیدن زیر پتو و کشیدن آن به روی صورت خود، آنها را مرخص می کند. (17)

دهقانان ایران در طی حکومت مصدق، بارها مزه ی «دموکراسی» مورد اشاره ی او را چشیدند. در سال 1331 اعتراض دهقانان کردستان با حمله ی نیروهای انتظامی سرکوب شد. اعتراض دهقانان کردستان به خاطر اجرا نشدن قانونی بود که خود مصدق آنرا تصویب کرده بود و همانطور که ذکر آن آمد، بر اساس آن قول داده شده بود که 20% از بهره ی مالکانه به نفع کشاورزان و آبادی روستا از سهم زمین داران کم شود. کشاورزان کردستان به خاطر اجرا نشدن این قانون و «دموکراسی» مورد نظر مصدق، دست به اعتراض زدند، ولی در مقابل با سرنیزه ی نظامیان روبرو شدند (18)؛ در این راستا برخی هواداران «نهضت ملی» هم به انتقاد از برنامه ی ارضی مصدق پرداختند. خلیل ملکی در همان شهریور 1331 در مجله ی «علم و زندگی» نوشت: «در قرن بیستم که بدون اغراق فئودالیت به پشت موزه ها فرستاده می شود، 10% یا 20% یا حتی 80% سهم مالکانه نمی تواند به احتیاجات و مقتضیات قرن بیستم پاسخ دهد. تغییر روابط اجتماعی طبقات حاکم و محکوم ضرورت غیر قابل اجتناب جریان تاریخ است. مکتبی که جرأت نکند به این ضرورت پاسخ دهد، نمی تواند با جریانات حاضر مواجه گردد.» شش ماه بعد خلیل ملکی مجبور شد دوباره از سیاستهای دولت مصدق در این رابطه انتقاد کند: «آنچه تا کنون درباره ی کشاورزی به دست مشاورین آقای مصدق که از ملاکین بزرگ بودند وضع شده، راه حل مشکل نیست بلکه عقب انداختن راه حل است...»

موضوع «اصلاحات ارضی» احتمالاً در هیچ دوره ای بیش از سالهای پس از جنگ جهانی دوم مطرح نبود. زیرا تمام خطوط سیاسی از آن دفاع می کردند. در سالهای 1945 تا 1950 تقریباً نیمی از انسانها در کشورهایی می زیستند که دستخوش شکلی از اصلاحات ارضی بودند: نوع «کمونیستی» در اروپای شرقی و پس از انقلاب چین در سال 1949، شکلی که ناشی از استعمار زدایی از امپراطوری سابق هند انگلستان بود، اصلاحات ارضی در ژاپن، تایوان و کره پس از شکست ژاپن و یا به عبارت دقیقتر پس از اشغال آن توسط آمریکا، انقلاب مصر در سال 1952 که حیطة ی خود را به منطقه ی غرب «جهان عرب» گسترش داد و عراق، سوریه و الجزایر الگوی مصر را مورد توجه قرار دادند. انقلاب بولیوی در

سال 1952 موجب رواج اصلاحات ارضی در آمریکای جنوبی شد؛ هر چند مکزیکی از زمان انقلاب 1910 خود یا دقیقتر از زمان تجدید حیات خود در دهه ی 1930 مدافع اصلاحات ارضی بود.

از نظر طرفداران مدرنیزاسیون، مسئله ی اصلاحات ارضی دارای ابعاد و نتایج گوناگونی بود: از یک سو امری سیاسی (زیرا حمایت دهقانان را به نفع رژیمهای انقلابی یا به نفع رژیمهایی کسب می کرد که با این کار می خواستند مانع انقلاب یا نظایر آن شوند) و از سوی دیگر ایدئولوژیک (باز گرداندن زمین به رنجبران و ...) و بعضاً اقتصادی بود. (19) کسانی که شرایط آن دوران را برای این کار مناسب نمی دانستند فراموش نکنند که شاه تنها یک دهه بعد از مصدق خود به منظور مستحکم کردن پایه های حکومت دست به چنین کاری زد. اگر جنبشهایی که خود را مترقی و پیشرو می دانند، از ایجاد تغییرات ملموس در زندگی اکثریت مردم ناتوان باشند، نیروهای ارتجاعی می توانند با راه اندازی اصلاحاتی کنترل شده زیر پای آن را خالی کنند. به عنوان مثال برنامه ی جبهه ی ملی برای پاسخگویی به مطالبات دموکراتیک جامعه ایران از اقداماتی که تنها یک دهه ی بعد تحت عنوان اصلاحات ارضی و «انقلاب سفید» صورت گرفت به شدت عقب مانده تر بود. دولت علی امینی در سالهای اولیه دهه ی چهل بدون هیچ گونه حمایتی از جانب نیروهای سیاسی داخلی (از جمله جبهه ی ملی) و حتی در مقابل کارشکنی های جدی آنان و تنها با استفاده از شرایط مناسب خارجی و کار تبلیغی در میان دهقانان توانست اصلاحات ارضی به صورت لغو مالکیت بزرگ ارضی و مناسبات ارباب – رعیتی را محقق سازد.

#### 4- مطالبات زنان

جنبش کسب حقوق زنان و خواست حق رأی در برهه ی 32 – 1320 دومین دوره ی رشد و گسترش سازمانها و نشریات زنان بود. (دوره اول از انقلاب مشروطه تا آغاز سلطنت رضا خان را در بر می گیرد.) با باز شدن فضای سیاسی زنان وسیعاً به مبارزه ی سیاسی و اجتماعی روی آوردند و در مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت و مسائل سیاسی دیگر درگیر شدند. کسب حق رأی و شرکت در امور سیاسی و اجتماعی و تأمین برخی از حقوق زنان کارگر در مرکز فعالیتهای جنبش زنان قرار گرفت. نشریات «بیداری ما»، «عالم زنان» و «بانو» در این دوره منتشر می شدند. «بیداری ما» ارگان تشکیلات دموکراتیک زنان ایران وابسته به حزب توده بود. سازمان بزرگی که بسیاری از زنان روشنفکر و تحصیل کرده و دانش آموزان و

معلمین به آن پیوسته بودند. و نبض فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان در این دوره را در دست داشتند. این سازمان در تیرماه 1322 با شعارهای «مبارزه علیه فاشیسم»، «مبارزه با استعمار»، «مبارزه برای صلح»، «حقوق مساوی با مردان» و «دستمزد مساوی برای کار مساوی» آغاز کرد. این تشکل در سال 1325 به عضویت فدراسیون جهانی زنان در آمد. با شروع موج سرکوب سال 1327 این تشکل غیر قانونی شد. اما در سال 1329 هیئت اجرایی این تشکیلات یک روزنامه ی علنی به نام جهان تابان منتشر می کرد. در 30 اردیبهشت همان سال، هیئت تحریریه ی این مجله، با ارسال دعوت نامه برای عده ای از زنان مترقی در کنفرانس بزرگی در محل تئاتر سعدی تهران تأسیس «سازمان زنان ایران» را اعلام کرد. این سازمان شعبات خود را در شهرستانها هم تأسیس کرد و نشریه جهان زنان را با شعار «زنان ایران، برای بدست آوردن حقوق خود متحد شوید» منتشر نمود. تشکیلات دموکراتیک زنان «شورای مادران» برای مبارزات محلی و موضعی زنان در محله ها پی ریخت. این شورا برای رسیدگی به خواست خانواده ها در محل و از جمله تأمین امکانات شهری فعالیت می کرد.

علاوه بر این، در سال 1324 جمهوری دموکراتیک آذربایجان به رهبری «جعفر پیشه وری» بر پا شد که خواهان خود مختاری آذربایجان در چارچوب ایران بود و برای اولین بار در ایران، به زنان حق شرکت در انتخابات داد و سازمانی به نام سازمان زنان آذربایجان ایجاد کرد.

در زمان مصدق به جز گنجاندن عبارت «اعم از زن و مرد» در قانون انتخابات شهرداری ها و شوراهای کارگران و کارفرمایان هیچ قانونی به نفع زنان و بهبود موقعیت آنان تصویب نشد و هیچ اقدامی از سوی دولت او برای بهره گیری از این پتانسیل اجتماعی صورت نگرفت. بخش محافظه کار و مذهبی جبهه ی ملی هم به شدت با تصویب قوانینی در جهت بهبود موقعیت زنان مخالف بودند. البته این امر ابداً محدود به اشخاصی نظیر کاشانی و فداییان اسلام نبود. «حسن نزیه» که حقوق دان و از سران جبهه ی ملی بود نظریات مشابهی داشت: «همانطور که می دانیم زنان هیچ گونه ظرفیتی برای تصدی مقامات سیاسی ندارند... زن بیش از مرد برده ی خیال پردازی ها و آرزوهای خام است. احساسات جاه طلبانه، حسادت و غرور در زنان بیشتر از مردان وجود دارد. حال اگر او اجازه داشته باشد در انتخابات شرکت کند، هرج و مرج غیر قابل تصویری در دنیای زنان به وجود می آید. او سعی می کند مردان را به خود جلب کند و برتری خود را اثبات نماید. شما حتی دختران مدرسه ای را هم خواهید دید که رؤیای نماینده ی مجلس شدن را در سر می

پروراندند. وظایف اصلی و طبیعی زنان مانند مادر بودن و یا سایر وظایف خانوادگی یا کاملاً مورد اغماض قرار گرفته، کنار گذاشته می شوند، یا بسیار بی اهمیت تلقی خواهند شد...» (20)

## 5- جنبش کارگری ایران در سالهای 32-1320

روایت دلخواه ملیون در رابطه با منازعات سیاسی و اجتماعی در ایران در سالهای 32-1320 بیشتر به انیمیشنی شبیه است که کاراکتر هایش را این عناصر تشکیل می دهند: در یک طرف صحنه ملیون و مصدق در حال مبارزه "صادقانه" در راه "منافع ملی" و "سربلندی" ایران هستند، در سوی دیگر توده های بی خط و ربط مردم قرار دارند که همگی باید همیشه در حمایت از مصدق حاضر باشند و حماسه آفرینی کنند و در مقابل فقط باید توقع داشته باشند که "شاه سلطنت کند و نه حکومت". در آن سوی آنها "اجانب و انیران" یعنی آمریکا و انگلیس مشغول توطئه علیه "دولت ملی" و حمایت از دربار هستند و شوروی ای وجود دارد که "نه طلاها را پس می دهد" و "نه از ایران نفت می خرد". موجود "وابسته" و "ضد وطن" و همواره "خائن" و "متهمی" هم به نام حزب توده در این میان حضور دارد که چپ و راست مشغول "توطئه" است و حاضر هم نیست به طور یکجانبه از "دولت ملی" حمایت کند و تنها خاصیتی که دارد این است که پس از گند زدن می شود همه کاسه کوزه ها را بر سرش شکست.

این تصویر البته مانند سایر دغدغه های جدی زندگی سیاسی سازندگان کاریکاتوری بیش نیست. اتفاقاً مقطع 32-1320 به قول محقق نظیر پرواند آبراهامیان "فرصت نادری" برای "آزمون و مشاهده تضادهای اجتماعی در ایران معاصر" است که جامعه شناسان را قادر می سازد به بررسی و ارزیابی نیروهای عمده اجتماعی ایران پردازند. نیرویی که در این میان به ویژه از جانب چپ رادیکال باید مورد توجه قرار گیرد، نیرویی جز طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست که البته در تاریخ نویسی سنتی تاریخ، نقش و اهمیت آنها همواره نادیده گرفته و انکار شده است و یا از آن به عنوان عقبه آریستوکراتهای جبهه ملی نام برده می شود. کسانی که دینامیسم تاریخ را در لابی های پارلمانی و چانه زنی در کریدورهای قدرت میان نمایندگان آریستوکراسی حاکم جستجو می کنند، طبعاً در مقابل عملکرد فوق العاده و تاریخ تحسین بر انگیز جنبش طبقه کارگر و فرودستان جامعه در آن دوره رهآوردی جز سکوت و سانسور نخواهند داشت. متأسفانه خیلی از کسانی که داعیه "چپ" بودن هم دارند - عمدتاً بازمانده های جبهه ملی دوم - و



توهامات روان شناختی "آشتی طبقاتی" جایگاه مهمی را در سوسیالیزمشان اشغال می کند نیز کوچکترین نشانه های "تمایل به زحمتکشان" را در بخشنامه های وزارتخانه ها و ادارات دولت مصدق با حرص و ولع رصد می کنند و حاضرند ساعتها بر سر "سوسیال دموکرات" یا "لیبرال دموکرات" بودن مصدق موشکافانه به بحث بپردازند اما هیچکدام حاضر نیستند لحظه ای از این مداحی دسته جمعی دست بر داشته برای لحظه ای تایید و تحسین خود را نثار جنبش پرافتخار کارگری در آن سالها نمایند.

شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران که در سال 1300 تشکیل شده بود، دور جدید فعالیت خود را در اردیبهشت 1323 (مه 1944) آغاز کرد. این سازمان تمام کارگران را بدون توجه به دیدگاههای سیاسی شان به پیوستن به شورا دعوت کرد. در برنامه شورا خواسته هایی نظیر 8 ساعت کار در روز، بیمه بیکاری، حقوق برابر مردان و زنان دارای کار مشابه، ممنوعیت کار کودکان، تامین ایمنی کار، حق اعتصاب، تشکیل اتحادیه ها و... آمده بود. در نیمه سال 1946 شورا دارای 186 اتحادیه وابسته بود که مجموعه اعضای آن به 335 هزار نفر می رسید. شورا در تمام کارخانه های بزرگ جدید و در بسیاری از کارگاههای کوچک و کارخانه ها هسته هایی داشت.

سال 1325 (1946) سال اوج گیری جنبش کارگری بود و شورا اعتصابهای موفقی را نه تنها در حوزه های نفتی که در بیشتر مراکز عمده شهری رهبری کرد. در همین سال هم فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری به عنوان سازمانی سوسیالیست و هم دفتر بین المللی کار به عنوان سازمانی ضد کمونیست شورای متحده کارگران را به عنوان تنها سازمان واقعی کارگران ایران به رسمیت شناختند. سفیر بریتانیا در سال 1944 جنبش کارگری ایران را بدین نحو توصیف کرد:

"... ما در ایران به وضوح در آغاز دوره جدیدی هستیم و طلوع جنبش اجتماعی نوینی را شاهد هستیم. امتیاز هایی که کارگران به دست آورده اند قابل توجه اند و آنها محققا در آینده نیز قدرت تازه کشف شده شان را به کار فرماهایشان نشان خواهند داد..."

در اول ماه مه 1946 (اردیبهشت 1325) یک تظاهرات بزرگ 80 هزار نفری در آبادان سازماندهی شد. در این مراسم سخنرانان خواهان افزایش دستمزد، بهتر شدن وضع مسکن، پرداخت دستمزد در روزهای تعطیل، 8 ساعت کار در روز و یک

قانون کار جامع و فراگیر شدند. یک سخنران زن نفت را "جواهر" توصیف کرد و انگلیس را متهم کرد که برای غذای سگهایش از دستمزد کارگران خرج می کند و خواهان ملی شدن صنعت نفت ایران شد. (دقت کنید که این واقعه در سال 1325 اتفاق افتاده است.) در مقابل دولت "متمدن" انگلیس برای مقابله با تشکلهای و تحرکات جنبش کارگری عشایر خوزستان را تسلیح و تحریک می نمود.

در نیمه دوم 1325 دولت ناگهان شدیداً به راست چرخید، رهبران شورای متحده را در شهرهای مختلف دستگیر کرد و اتحادیه های دولتی ضد کمونیستی تشکیل داد. شورای متحده در آبان ماه در واکنش به این اقدامات، اعتصاب یکروزه ای را در تهران سازمان داد که با همراهی 50 هزار نفر از اعضای شورا در تهران کاملاً موفقیت آمیز بود. دولت در مقابل 150 نفر از رهبران شورا را دستگیر کرد و اداره مرکزی شورای متحده را اشغال نمود. روزنامه شان را تعطیل کرد و از کامیونهای ارتشی برای در هم شکستن صفوف اعتصابیون بهره برد. تلاش برای سرکوب جنبش کارگری در سال 1327 پس از سوءقصد به جان محمد رضا شاه تشدید شد و منجر به غیر قانونی اعلام کردن حزب توده و شورای متحده شد.

در سال 1329 شورای متحده با نام ائتلاف سندیکاهای کارگران به صحنه بازگشت. و با سازماندهی یک سلسله اعتصابات گسترده در تاسیسات نفتی به یکباره وارد عرصه سیاست شد. دولت در خوزستان اعلام حکومت نظامی نمود و انگلیس مانند همیشه ناوگان خود را در خلیج فارس تقویت نمود. اتحادیه ها اعلام کردند که نه تنها خواستار پرداخت حقوق دوران اعتصاب خود می باشند بلکه به علاوه خواهان ملی کردن فوری و کامل صنعت نفت نیز شدند. 65 هزار نفر به فراخوان اعتصاب عمومی پاسخ مثبت دادند. که علاوه بر 45 هزار نفر از کارکنان شرکت نفت، شامل رانندگان کامیون، کارکنان راه آهن، دانش آموزان، رفتگران و حتی مستخدمین خانگی... نیز می شد. این حرکت بزرگترین اعتصاب صنعتی در ایران و یکی از بزرگترین اعتصابات خاورمیانه را به وجود آورد. جالب اینجاست که 200 تن از کارگران فنی هندی شاغل در آبادان نیز در این اعتصاب شرکت کردند. دفتر شورا به محاصره نیروهای نظامی در آمد و برخوردهای خشونت آمیزی صورت گرفت و در جوی متشنج و رعب آور در اثر تیر اندازی سربازان چهار نفر کشته شدند. اعتصاب به مدت دو هفته ادامه یافت و تنها زمانی پایان یافت که شرکت نفت موافقت خود را با پرداخت حقوق معوقه کارگران اعلام کرد و مجلس نیز ملی شدن صنعت نفت را تصویب نمود.

ابعاد این حرکت عظیم محدود به خوزستان نبود بلکه کارگران اصفهان نیز در حمایت از اعتراضات خوزستان دست به اعتصاب زدند. حدود 30 هزار نفر به فراخوان اعتصاب پاسخ مثبت دادند و طی درگیری کارگران با نیروی نظامی یک کارگر و یک پلیس کشته شدند. در تابستان 32 جنبش کارگری از اوج خود در سال 1325 نیز فراتر رفت.

اما واکنش بخشهای مختلف الیت سیاسی ایران نسبت به این تحرکات گسترده کارگری در این دوره چگونه بود؟ خلیل ملکی اعلام کرد که در شرایط کنونی اعتصابات به اندازه خرابکاریهای سیاسی خطرناک هستند. کاشانی برای دور کردن کارگران از اتحادیه های نزدیک به حزب توده به مسائل مذهبی پرداخت و مظفر بقایی از نزدیکان مصدق و از رهبران اصلی جبهه ملی تا نیمه سال 1331 علاوه بر آنکه سعی در تاسیس اتحادیه هایی به موازات شورای متحده داشت، چاقو کشانی برای ترور فعالین کارگری اجیر کرد و در نهایت مصدق قانون "امنیت اجتماعی" را که متضمن محدودیت افزایش دستمزدها، بررسی تشکیلات اتحادیه ها و تهدید "محرکین اعتصابات" به زندان بود وضع کرد که بر اساس مواد 1 و 3 این قانون افرادی که کارگران و کارکنان کارخانه ها و واحدهای تولیدی و صنعتی را «تحریک» به اعتصاب یا برگزاری اجتماعات می نمودند به حبس و تبعید محکوم می شدند. اتحادیه های کارگری هم همانطور که پیشتر اشاره شد در دوران مصدق همچنان غیر قانونی تلقی می شدند و فاقد حقوق و آزادیهای سندیکایی بودند.

### جمع بندی:

به طور کلی در ذیل آنچه "مطالبات دموکراتیک" خوانده می شود نه برنامه و متن مکتوبی از مصدق می بینیم، نه سخنرانی ای و نه حتی وعده و وعید بی پایه و یا اشاره سر بسته ای. علی شریعتی درمورد مصدق جمله ای دارد که می گوید: "مصدق رهبرم، کسی که 70 سال برای آزادی نالید... بلی! واقعا مصدق 70 سال برای آزادی (که البته مشخص نیست که او چه تبیینی از «آزادی» داشته است) فقط "نالید"! ولی ای کاش او به جای 70 سال "نالیدن" در راه آزادی یک گام جدی و اساسی عملی در راستای متحقق ساختن مطالبات دموکراتیک مردم ایران در آن زمان متناسب با تحولات جهانی آن دوره و یا حتی در سطح مطالبات نهضت های اجتماعی ایران در مقطع بین اوج نهضت مشروطه و آغاز سلطنت رضا خان (و چند سال پس از آن) برمی داشت.

البته نکاتی که هواداران مصدق در پاسخ به این انتقادات به آنها اشاره خواهند کرد نیز قابل پیش بینی است. جالب است کسانی هستند که از یک طرف می گویند: "دکتر مصدق خود اعلام می کند که برای این امور نیامده است و فقط ملی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات را در دستور کار گذاشته بود" و از طرف دیگر در مقابل عدم حمایت اقشار مختلف جامعه از مصدق در مقطع کودتا اظهار تعجب و احساس حسرت می کنند. باید گفت که جلب و بسیج حمایت اجتماعی در سطح وسیع در گرو پاسخ دادن به مسائل و معضلات عینی جامعه است. اقشار گوناگون مردم در سطوح کلان به واسطه میزان کفایتی که یک حرکت سیاسی در پاسخ به مطالبات آنان نشان می دهد آن را انتخاب می کنند و حاضر می شوند به خاطر حمایت از آن جانفشانی هم بکنند و نه به خاطر "اخلاقیات" و میزان "مرام و معرفت و ساده زیستی" یک رهبر سیاسی و اینکه مثلاً "به فکر سرباز جلوی در خانه اش هم بود و خربزه به او تعارف می کرد." (21) و از سوی دیگر همانطور که پیشتر اشاره شد، تحقق واقعی همان دو شعار و مطالبه، یعنی «ملی شدن صنعت نفت» و «انتخابات واقعاً آزاد» خود در گرو پاسخگویی به مطالبات عمده ی اجتماعی و انجام یک رشته اصلاحات رادیکال در جامعه بود. احزاب و شخصیت‌های سیاسی نه فی نفسه که در رابطه شان با شرایط و نحوه بر خورد با آن است که مضحک و ناتوان و یا دلیر قابل تحسین به نظر می رسند.

در مقابل استدلالات قدیمی از قبیل "نگذاشتند" و اینکه "انجام این برنامه ها بهانه به دست مخالفان می داد" و... که کراراً مطرح می شوند، بد نیست به جمله ی دیگری از همایون کاتوزیان اشاره کنیم: «... مع هذا این واقعیت را که نیروهای دموکراتیک سرانجام شکست خوردند نمی توان یکسره به پای تاکتیک ها و تدابیر دشمنان نوشت. یک ارتش در حال پیشروی از مقابله و تلافی دشمن احتمالاً حیرت نخواهد کرد و پیروزی یا شکست آن همانقدر به تصمیمات دشمن بستگی خواهد داشت که به تصمیمات خودش. هیچگاه نمی توان شکست آنرا ناشی از جنگ و مقاومت دشمن دانست. این درسی ساده، بدیهی و بسیار مهم است که اهل سیاست در ایران و به خصوص تحلیلگران علمی باید آنرا به دقت فرا گیرند...» (22)

پیش بینی خرابکاریهای مخالفان و داشتن طرحی برای خنثی سازی آن قاعدتاً می بایستی جزئی از یک عناصر یک استراتژی سنجیده برای انجام یک برنامه سیاسی و پیشبرد اصلاحات باشد. تردیدی نیست که مصدق با دشمنان نیرومندی روبرو بود که برای خرابکاری احتیاج به "بهانه" نداشتند. آنها خیلی بیشتر از مصدق به منافعشان آگاه و سازمان یافته و متحد بودند. اما هیچ تردیدی نمی توان داشت که

مصدق نیز از امکان جلب حمایت توده ای گسترده ای برخوردار بود که جذب آن با انجام برنامه های سیاسی پیشرو و سازماندهی آن می توانست یکی از ابزارهای مقابله با خیلی از "نگذاشتند" ها باشد. (در بخش بعد به این مساله خواهیم پرداخت).

این مطلب نقطه نظری نیست که فقط مختص به نگارنده باشد. به عنوان مثال پژوهشگری از علاقمندان خلیل ملکی و در عین حال هوادار مصدق یکی از عمده ترین دلایل شکست مصدق و جبهه ملی را "بی توجهی به توصیه استراتژیک خلیل ملکی به مصدق و دولت او" می داند که در برگیرنده حل و فصل منازعه نفتی، انجام یک رشته اصلاحات اجتماعی عمده به ویژه اصلاحات ارضی، ایستادگی در مقابل فعالیتهای مخرب عوامل بیگانه و... بود. (23)

## 6- جنگ قدرت پارلمانتاریستی با دربار، جلب حمایت آمریکا

امروز کمتر کسی شک دارد که در برهه 32-1320 دربار ایران یکی از عمده ترین مراکز ارتجاعی و یکی از بزرگترین موانع بر سر راه هرگونه اقدام و از جمله کانون فتنه و دسیسه بر علیه دولت خود مصدق بوده است.

راهبرد مصدق و جبهه ملی در زمینه برخورد با دربار بر اساس تجربه سال 1329 و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در آن دوره در مجلسین شورای ملی و سنا استوار بود؛ یعنی راهبردی مبتنی بر محدود کردن دربار، کوتاه کردن دست انگلستان، استفاده از تضاد آمریکا و انگلیس و جلب پشتیبانی آمریکا. آنها تسلیم دربار در سال 1329 را در همین راستا و ناشی از تسلیم انگلیس در برابر آمریکا ارزیابی می کردند. آنها تصور می کردند در دوران حکومتشان نیز با همین شیوه یعنی تکیه بر محبوبیت مردمی و ترساندن دربار و حامیان خارجی آن از "خطر کمونیسم" و آلترناتیو چپ (حزب توده) می توانند زمام امور را در دست داشته باشند. میزان آزادیهای غیر رسمی ای هم که برای حزب توده و سازمانهای وابسته به آن در دوران مصدق به رسمیت شناخته شده بود تا آنجا پیش می رفت که با ایجاد وحشت از "غول کمونیسم" دربار و حامیان خارجی اش را وادار به مصالحه کند. این راهبرد سیاستی مبتنی بر یک بند بازی پارلمانی و دیپلماتیک بود که می خواست بدون توده ای کردن سیاست و بسیج مردمی و انجام اصلاحات بنیادی در عین حال در دوجبهه با امپریالیسم و دربار هم نبرد کند!

ابراهیم یزدی در سخنرانی ای به مناسبت سالگرد ملی شدن صنعت نفت رویکرد مصدق و ملیون را در این زمینه به این نحو تبیین کرد که "اگر در آن زمان از هر ملی گرایی می پرسیدید که بین دربار و کمونیسم کدام گزینه را انتخاب می کنید همگی بدون شک دربار را انتخاب می کردند..." (24) او با ذکر این جمله کلمه به کلمه استدلال حامیان سابق مصدق نظیر بقایی ومکی و... - و سایر وابستگان سیا را که در نهایت از کودتا پشتیبانی کردند - در توجیه عملکردشان در حمایت از کودتا گران تکرار می کند. اما چه باک وقتی که خود مصدق هم در نهایت عملاً بر این انتخاب مهر تایید نهاد چرا که در حساس ترین لحظات پیروزی کودتای زاهدی را به دعوت مردم به قیام ترجیح داد (به احتمال قوی بر اساس این توهم که مبادا حزب توده از فرصت استفاده کرده زمام امور را در دست بگیرد) و به جای آن چندی در مخفیگاهی باقی ماند و پیشنهاد برای مقاومت را رد کرد و سپس با معرفی خویش به عوامل کودتا تثبیت حکومت کودتا گران را تسهیل نمود. (25) بلی انتخاب یزدی و ملیونی که او به آنها اشاره می کند همان انتخاب بقایی و مکی و شرکاء است یعنی "ترجیح شاه بر کمونیسم" که در نهایت در جوخه های اعدامی که از طرف شاه برای افسران کمونیست تدارک دیده شد و برقراری اختناق بیست و پنج ساله در کشور تجسم عینی می یابد.

به عنوان شاهدی بر این مساله و در تایید صحبت های یزدی که واقعا خط پررنگی در بین ملیون در آن زمان بود، شواهد زیادی وجود دارند که در اینجا به تعدادی از آنان اشاره می شود:

"باختر امروز" یعنی نشریه ای که توسط حسین فاطمی، "رادیکال" ترین و محبوبترین چهره جبهه ملی اداره میشد در ماههای دشواریس از 15 بهمن 1327، زمانیکه دیکتاتوری خشن دربار همه آزادیها و حقوق انسانی را لگدمال می کرد و در حال مذاکره با شرکت نفت انگلیس بود، نوشت:

"... امروز نهمین سالگرد سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پادشاه جوان ورنوف و دموکرات ایران آغاز می شود. شاه جوان در یک موقع حساس و مشکل زمام امور کشور را به دست گرفت و اگر ثبات قدم ومقاومت و بیداری شبانه روزی اونبود، طوفان حوادث تاریخ و ملیت و استقلال وطن ما را درهم می پیچید... عشق زائد الوصف اوبود که ایران را ازقائله آذربایجان، سختترین مهلکه های ایران نجات داد..." (26)

در مقایسه با جمهوری خواهی "شاگرد" ش ناصر که ریشه رژیم سلطنتی را در مصر از بیخ بر کند "قهرمان" ما (مصدق) آن هم پس از واقعه 30 تیر 1331 پشت قرآن را امضاء می کند و برای شاه می نویسد که:

"دشمن قر آن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عمل نمایم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم ..."

ویا :

"روز 26 تیر ماه که استعفای خود را به پیشگاه شاهانه دادم قبل از اینکه از حضورشان مرخص شوم فرمودند: به من قول بدهید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلا تامل عرض کردم در مجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد نکرده ام ولی در مجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یاد کردم... پس از 30 تیر هم برای اطمینان خاطر در پشت قرآنی نوشته اهداء نموده ام..."

وباز :

"... من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چون که تغییر رژیم موجب ترقی مملکت نمی شود..." (27)

باختر امروز فاطمی در تاریخ 13 اسفند 1331 یعنی 4 روز پس از توطئه 9 اسفند که از سوی عوامل دربار بر ضد مصدق تدارک دیده شده بود نوشت:

"... مبارزات ضد درباری عناصر افراطی مورد حمایت مردم نیست. زیرا هدف آن مخالفت با نهضتی ست که به هیچ وجه با مبانی مشروطه مغایرت ندارد... انتظار اینکه مردم این عناصر را در مبارزه ضد سلطنتی تقویت کنند مادامکه هدف مبارزه ساقط کردن رژیم مشروطه باشد بی مورد است..." (28)

مصدق در همان روزهایی که توطئه 9 اسفند شکست خورد اختلافات خود را با شاه به محضر پارلمان برد. نمایندگان مجلس پادر میانی کرده و پیشنهاد کردند که کمیسیونی به اختلافات شاه و مصدق رسیدگی کند. این کمیسیون از 8 نفر تشکیل می شد که افرادی چون بقایی و مکی هم عضو آن بودند. سرانجام مبارزه ضد درباری ای که در روزهای پس از 9 اسفند به کوچه و خیابان کشیده شده بود پس از تدوین این طرح و وعده اطرافیان مصدق به تصویب آن، به مجلس کشانیده شد که در

نهایت نتیجه ای هم در بر نداشت. بر اساس مذاکرات پشت پرده و در برابر وعده حل مسائل مصدق عده زیادی از سران توطئه از جمله راس کودتاچیان آتی یعنی سرلشگر زاهدی را از زندان آزاد کرد و این امکان را فراهم کرد که محافل توطئه گر فرصت را غنیمت شمرده و با کشاندن مجادلات پیرامون این موضوع به جلسات مجلس و با دست زدن به انواع بازیهای پارلمانی وقت کشی کنند.

اما نکته جالب و تاسف برانگیز در اینجاست که مصدق بعد از کودتای نا موفق 25 مرداد و فراری شدن شاه از وی در خواست می نماید که "... هرچه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت محافظت نمایند..." {!!} (29)

اوضاع وقتی خراب تر می شود که بدانیم اقدام فردی نظیر حسین فاطمی در طرح مساله جمهوری در میتینگ 26 مرداد که از سوی بعضی به وجود یک "جناح رادیکال و جمهوریخواه و چپ" در جبهه ملی تفسیر می شد یک اقدام صرفا فردی و ناشی از ناراحتیهای شخصی نسبت به شاه بوده است و گرنه هیات دولت مصدق قرار بود تشکیل جلسه دهد و طرح تشکیل شورای سلطنتی را تا "تشریف فرمایی" شاه به تصویب برساند..." (30)

خب، وقتی هم از کودتاچیان دعوت به عمل می آید و هم درمقابل آنها مقاومتی سازماندهی نمی شود (دربخش بعدی به این مسئله خواهیم پرداخت)، دیگر از چه کسی می توان شکایت داشت؟

نخست زیری که ارتش و پلیس و دولت و ابزارهای قدرت و ثروت جامعه را در اختیار دارد و بر خلاف نظر افرادی نظیر همایون کاتوزیان که می کوشند او را دست بسته و دارای اختیارات محدود و صاحب "تنها یکی از ارگانهای دولت" نشان دهند، در موقعیتی قرار داشت که به تعبیر "یرواند آبراهامیان" "از سال 1304 به این سو چنین قدرت فراوانی در دست نخست وزیر و چنان قدرت اندکی در دست شاه سابقه نداشت" (31) از کودتا خبر نداشت و وقتی هم خبر شد نه تنها هیچ عملی انجام نداد بلکه قصد داشت از کودتاچی دعوت کند که به کشور باز گردد، آن وقت از حزبی که فعالیتش توسط همان دولت ممنوع و غیر قانونی شناخته شده یعنی حزب توده انتظار می رود که با آن دولت همکاری کند و برای آن خبر چینی کند و با اتکا به سازمان نظامی مخفی اش از سقوط آن هم جلوگیری نماید!! به راستی خنده دار نیست؟



از سوی دیگر مصدق سیاست جلب حمایت آمریکا را با تهدید به "خطر کمونیسم" با شدت ادامه می داد ولی لندن و واشنگتن دست مصدق را خوانده بودند. "منچستر گاردین" در آن دوران نوشته بود: "مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که مرتب خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر موقع که با سفیر آمریکا مواجه می شود بگوید: "یا پول بدهید یا ما کمونیست خواهیم شد!" ولی تا به حال نه آمریکایی ها پول داده اند و نه ایران کمونیست شده است" {...}

اما در پاییز سال 1331 محیط بین المللی کمتر از همیشه به سود راهبرد مصدق بود که می خواست با کمک آمریکا با ترساندن او از "خطر سرخ" نبرد خود را با استعمار انگلستان پیش ببرد. آن سالها، سالهای حاکمیت "دکترین ترومن" بر عرصه سیاست خارجی آمریکا بود. ترومن رییس جمهور وقت آمریکا در 12 مارس (اسفند 1325) 1947 پیامی به کنگره آن کشور فرستاد و اعلام کرد که انگلستان دیگر قادر به "کمک" به یونان (32) و ترکیه نیست و آمریکا باید عهده دار این کمک شود. همین پیام که اعلام یورش وسیع آمریکا به منطقه خاورمیانه بود، نقطه آغاز حاکمیت "دکترین ترومن" بر سیاست خارجی آمریکا محسوب می گردد. طبق این دکترین به نظر آمریکا، انگلستان و فرانسه منابع و قدرت لازم برای مقابله با کمونیسم را در خیلی از جاها ندارند و لذا جایگزینی آمریکا با آنها لازم می آید. آمریکایی که اعتقاد داشت به هر قیمتی که شده باید در مقابله با نفوذ کمونیسم مقاومت محکمی صورت بگیرد و حتی در این مسیر اگر لازم باشد از سلاح هسته ای نیز استفاده کرد. در مورد مساله ایران و کشورهایمانند آن، آمریکا و انگلستان هم از همان تاکتیک مصدق استفاده می کردند و با بزرگ جلوه دادن خطر شوروی از سویی کشورهای جهان سوم را دستخوش بیم از تجاوز شوروی می نمود و از سویی دیگر نفوذ خود را در آنها با نام دفاع از آزادی و مقابله با "خطر کمونیسم" تثبیت می نمودند.

آمریکا تا زمانی از مصدق و نیروهای ملی در مقابل دربار و حامیان سنتی دربار یعنی انگلیس حمایت کرد که جنبه ضد انگلیسی آن صرفا در چارچوب شکستن انحصار تاراج منابع نفتی ایران توسط انگلیس بود و نه بیشتر.

بدین ترتیب محافل آمریکایی از زبان افرادی چون بقایی راهبردی را اعلام می کردند که عبارت بود از طرد و سرکوب حزب توده ایران، توافق همه نیروها از جمله دربار زیر پرچم آمریکا و از این طریق تامین یک قرار داد متداول در دنیا از نوع 50-50 که همان موقع عربستان سعودی با آمریکا منعقد کرده بود.

از زمانی که آمریکا احساس کرد به توافق رسیدن با مصدق و جبهه ملی بر سر این مسائل ممکن نیست، نقش به ظاهر بی طرفانه و میانجیگرانه اش را در اختلاف بین ایران و انگلیس رها نمود و چونان یک مدعی قدم به میدان سیاست ایران نهاد. در توطئه های انگلیس شریک شد و سر انجام نقش اصلی را در انجام کودتا علیه مصدق ایفا کرد.

در روز 5 شهریور 1331 سفیر آمریکا و کاردار سفارت انگلیس در تهران پیش مصدق رفتند و پیام مشترک نخست وزیر بریتانیا و رییس جمهوری آمریکا را که در حکم نوعی التیماتوم تلقی می شد به او تحویل دادند. (33)

اما مصدق حاضر نبود از راهبرد قدیمی خود مبتنی بر جلب حمایت آمریکا دست بکشد. مصدق و ملیون حاضر نبودند بپذیرند که آمریکا رفته رفته به دشمن درجه یک آنها مبدل می شود. آنها درست برعکس برخی تصورات موجود که معتقدند "مصدق به ملل تحت ستم هشدار داده بود که که پس از استعمار کهن، استعمار نوینی بر جای آن خواهد نشست"، درک نادرست و عقب مانده ای از روند های بین المللی در آن مقطع تاریخی داشتند. داستان خوش بینی مفرط و توهم ملیون نسبت به آمریکا یعنی دولتی که سرانجام حکومت آنان را سرنگون نمود سابقه طولانی ای دارد. آنان که خود زمین و زمان را به وابستگی به "بیگانگان" و چشم امید دوختن به آنها و "اجنبی" پرستی متهم می کردند و می کنند، زمانی خود در ابراز شیفتگی نسبت به آمریکا از همدیگر سبقت می گرفتند.

حسین مکی که در زمان ملی شدن صنعت نفت دبیر جبهه ملی ایران بود و به عنوان "سرباز فداکار وطن" از سوی مصدق ملقب گشته بود، گسترش خونبار امپریالیسم آمریکا در جهان را با این جملات توصیف می کند:

"... مشعل فرشته ای که در مدخل نیویورک ایستاده است { !! } از روزی که ویلسن طلسم مونرو را شکست و... لشکرهای آمریکایی را به اروپا فرستاد، عمل او روزنه امیدی به روی ملل ضعیف شرق گشود که ممکن است عهد عزلت و انزوای آمریکای بزرگ منتفی شده و عواطف بشر دوستی و نوع پروری آمریکا، ملل ضعیف شرق را در زیر چتر حمایت خود بپذیرد. پرتو ضعیف امید که از افق تازه می درخشید ملیون ایران را آنقدر جرات و جسارت داد که به انتظار مساعدت آمریکا با بحران و احتضار مبارزه کنند و به نیروی امید مجهز شوند. این فکر که

آمریکای صلح جوی بشر دوست را به ایران علاقمند ساخت... زمینه مساعدی در  
دماغ ملیون یافت... (34)

حسین فاطمی چهره مشهور و رادیکال ملیون، که البته بعدها نظرات خود را تا حدودی تغییر داد، زمانی اعتقاد داشت که:  
"... اگر اتازونی با قدرت بزرگ صنعتی و نظامی که دارد، بتواند مقام شایسته ای به دست آورد و تمام نیروی خویش را صرف مبارزه با دیکتاتوری سرخ و سیاه کند مسلم است افکار عمومی جهان تشنه عدالت و آزادی را به خود جذب خواهد کرد... (35)"

فاطمی در جریان مبارزه علیه شرک انگلیسی نفت، چشم امید به آمریکا داشت و در سال 1328 یعنی یک سال قبل از ملی شدن صنعت نفت می نوشت:  
"... از آن سوی اقیانوس اطلس و از وطن "جرج واشنگتن" این روزها پیام محبت به گوش ما می رسد... اتازونی آمریکا که با کمکهای مادی و معنوی گران قیمت خودش بسیاری از ملتهای جهان را از مرگ و فنا نجات داده و اروپای ویران و گرسنه را از آغوش کمونیسم بیرون کشیده است، امروزه می رود که مسئولیتهای به مراتب سنگین تری را قبول کند... آمریکا باید در دهانه آتشفشان، ما را یاری کند. ما این کمک آمریکا را جز با احساسات بشر دوستانه و عواطف عالیه انسانی به چیز دیگری تعبیر نمی کنیم... (36)"

"باختر امروز" فاطمی در قبال پذیرش کمک آمریکا آمادگی خود را برای واگذاری امنیت داخلی به دستگاههای امپریالیسم آمریکا اعلام می کرد و از آن ابراز خشنودی می نمود:

"... نطق ترومن {که در قسمت قبل با دکترین مشهور او آشنا شدید} و سایر زمامداران آمریکا راجع به لزوم کمک به ایران انعکاس زیادی در اوضاع سیاسی ایران داشت. به خصوص اشاره زمامداران آمریکا به کمک نظامی به ایران و ذکر این نکته که این کمک باید صرف تقویت ژاندارمری ایران که مامور حفظ امنیت داخلی است شود. در تهران با توجه مخصوص تلقی گردید... محافل آمریکایی با توجه خاصی ناظر تحولات جدیدی که در مورد نفت ایران رخ می دهد هستند... (37)"

تقویت ژاندارمری توسط آمریکاییان که اینهمه مورد توجه "باختر امروز" است همان محملی است که پای امثال "شوارتسکف" را به ایران باز کرد و پایه کودتای

28 مرداد قرار گرفت و مردم ما 25 سال تحت تاثیر عواقب آن بودند و چهره واقعی "امنیت داخلی" را در پیدایش ساواک مشاهده کردند.

## 7- امر سازماندهی مردم و مقابله با کودتا

از نظر روش کودتا، حادثه 9 اسفند 1331، که طی آن اوباش مسلح به بهانه اعتراض به مسافرت شاه قصد داشتند با حمله به کاخ نخست وزیر مصدق را به قتل برسانند، تمرین عمومی 28 مرداد است. در این توطئه همه اجزاء و عناصر کودتای 28 مرداد را می شود دید. در اینجا هم خط "کرمیت روزولت" فرمانده عملیات به خوبی قابل ردیابی است. در 9 اسفند از همان اجزاء و عناصری استفاده شد که در 28 مرداد به کار گرفته شدند: اوباش تجهیز شده و متشکل با پشتیبانی نیروی نظامی و حمایت قسمتی از بازار و بخشی از رده های بالایی روحانیت. شهر غافلگیر و غیر متشکل به دست مشتی اوباش سپرده می شد و پشت سر آنها نیروهای نظامی شهر را قرق می کردند و از گنجی و سر در گمی ای که در اثر انفعال دولت فراهم شده بود برای به دست گرفتن کنترل اوضاع استفاده می شد. نهم اسفند همچنین امکانات وسیعی را که برای پیروزی کودتا در شهرستانها وجود داشت، آشکار ساخت. در واقع در آن روز شهرستانها عملاً در دست کودتا چیان بود. مصدق همانطور که قبلاً اشاره شد نتوانسته بود پایه های قدرت دربار و ملاکین را در شهرستانها متزلزل کند و برای ابراز اراده و به میدان آمدن توده مردم منفذی بگشاید و امکانی فراهم کند.

مصدق نه فقط به کشور حتی به تهران هم مسلط نبود. هیچ سازمان متشکل و حزبی ای که در لحظات حساس بتوان به آن مراجعه کرد وجود نداشت. گروهها و شخصیت‌های وابسته به جبهه ملی یا به کودتا چیان پیوسته بودند و یا در حال فرو پاشیدن بودند و نیرویی نداشتند و از نظر سیاسی کاملاً فلج و سر در گم بودند. جبهه ملی را احزابی کاملاً پارلمانتی تشکیل می دادند که به دلیل استخوان بندی اشرافی‌شان نه تنها توانایی تجهیز توده ها را نداشتند بلکه رهبران آریستوکرات این احزاب از توده ای شدن سیاست چون طاعون وحشت داشتند. همایون کاتوزیان در این مورد نیز می نویسد که: "مصدق نیز مانند افراد و سازمانهای سیاسی در این زمان، برنامه سیاسی جامعی نداشت. او در میان توده های سیاسی سازمان یافته از پایگاه وسیعی برخوردار بود اما هر گونه هنر و ابزار سازماندهی مردم و تبدیلشان به کانون قدرت برای خود را نداشت". (38) البته این طبق معمول توجیه تراشی برای بی اعتقادی مصدق به توده مردم و سازمان دادن آنهاست چرا که او مگر بنا

به مصلحت به مردم و سازمانهای سیاسی بی اعتماد بود و جز در موارد استثنایی و به خاطر بهره برداری یک طرفه به آنها مراجعه نمی کرد. او حتی در 25 تیر 1331 "بدون اطلاع دوستان، همکاران، مشاوران یا همکاران کابینه اش استعفا کرد به طوری که 30 نماینده جبهه ملی اصلاً نفهمیدند او استعفا داده است (!!)" و نمی دانستند در برابر این عمل او چه کنند (!!)" او حتی قبل از ترک تهران به سمت احمد آباد برای مردم یک پیام رادیویی هم نفرستاد. کاری که در 28 مرداد هم آگاهانه از آن غفلت کرد.

تنها نیروهای متشکل و سازماندهی شده آن دوره یعنی حزب توده و سازمانهای وابسته به آن به ویژه اتحادیه های کارگری که اکثر میتینگها و تظاهرات توده ای و خیابانی توسط آنها سازماندهی می شد مورد غضب دولت و جبهه ملی بودند و برای اینکه اثبات شود که مصدق توانایی این را دارد که جلوی "خطر کمونیسم" را بگیرد از هرگونه مراجعه و همکاری با آنها خود داری می شد و در کار آنها محدودیت ایجاد می گشت. علی رغم اینکه حزب توده از مقطع 30 تیر سیاست قبلی خود را نسبت به دولت تغییر داده بود و از دولت مصدق حمایت می کرد، حزب توده ایران هنوز غیر قانونی بود. مسئولین مرکزی حزب مدتها پیش از کودتا زندگی مخفی را در پیش گرفته بودند و همواره در خطر بازداشت به سر می بردند.

در ماجرای مشهور 30 تیر 1331 هم باز همین مساله یعنی نبود پایگاه توده ای متشکل و سازماندهی شده و عدم تمایل مصدق و رهبران جبهه ملی به تدارک امکاناتی از این دست مشهود است. وقتی خواسته مصدق مبتنی بر تصدی وزارت جنگ مورد "موافقت و تصویب شاهانه" قرار نگرفت، مصدق بدون اینکه از مردم برای حمایت از دولت دعوتی علنی و آشکار به عمل آورد، در نامه ای که به شاه نوشت تنها به ذکر این نکته بسنده کرد که: "... بهتر است دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد..."

در روز 28 تیر و طی یک تصمیم بی سابقه در "کمیته تمرکز مبارزات ملی" قرار گذاشته می شود که "... برای روز سه شنبه اول مرداد زنها و بچه ها به پشت بامها رفته و برای سعادت و استقلال ایران اذان گفته و دعا و مناجات بخوانند و این تصمیم به وسیله اعلامیه و تلگراف و تلفن به تمام نقاط کشور اطلاع داده شود..." (39) اعلامیه کاشانی نیز که مردم را به حمایت از مصدق فراخوانده بود منتشر می شود. 31 نفر از نمایندگان جبهه ملی نیز در پاسخ "سوالات و درخواستهای بیشمار" روز 30 تیر را در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام می کنند و از

"هموطنان عزیز" می خواهند با "نهایت آرامش و متانت" در این "جنبش ملی" شرکت نمایند. (40) حزب توده هم در قالب "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" طی اعلامیه ای همه مدعیان مبارزه ضد استعماری را به ایجاد جبهه واحدی فرا خوانده بود و در پی آن اطلاعیه اتحادیه های کارگری منتشر شد که "... همه زحمتکشان صرف نظر از عقاید سیاسی خاص خود دست به دست هم داده اند و یکدل و یک جهت می خواهند که دولت خائن فعلی {دولت قوام} سقوط کند، آزادی احزاب و اتحادیه ها و آزادیهای تظاهرات دموکراتیک تامین شود و دست امپریالیستها زیر هر عنوان که باشد از نفت و سایر شریانهای اقتصادی و سیاسی مملکت کوتاه شود..." (41)

در همین اوضاع و احوال در روز 29 و صبح 30 تیر اطلاعیه تعجب برانگیزی از طرف "فراکسیون طرفداران نهضت ملی" برای چند بار از رادیو قرائت می شود که: "... ملت رشید ایران! چون ممکن است در تعطیل عمومی فردا که به تقاضای اینجانبان صورت می گیرد دشمنان ایران بخواهند از ابراز احساسات ملی هموطنان عزیز سوء استفاده نمایند تمنا داریم با کمال متانت و آرامش بدون تجمع و تظاهر و اجتناب از هرگونه تصادم با مامورین انتظامی بار دیگر رشد ملی خود را به جهانیان اثبات نمایید..." (42)

بله، به دلیل تمایل شدید به جلب حمایت و اطمینان آمریکا، اتحاد با چپ از نظر استراتژیک حتی در لحظات حساسی که خود موجودیت دولت هم به خطر افتاده بود، نه تنها به هیچ وجه در دستور کار مصدق و ملیون نبود بلکه ترک آن را بر هر مساله دیگری اولویت می دادند و این ربطی به این نداشت که حزب توده "صداقت" خود را "اثبات کرده بود" یا نه.

بعدها حسین مکی همان "سرباز فداکار وطن" توضیح داد که "علت صدور این اطلاعیه ترس طرفین از حزب توده بود" (43) و خود او در روز 29 تیر در "باختر امروز" توضیح داد که "در کشمکش میان مخالفان و موافقان مصدق آنچه مسلم است این است که کمینفرم بیش از هر عاملی استفاده خواهد کرد و ممکن است خدای ناکرده برخلاف تمایل عمومی و اراده ملت ایران مملکت به چنگال کمونیسم سوق داده شود..." (44)

اما غریو مسلسل و تفنگ و فریاد "مرگ بر قوام" و "زنده باد مصدق" حکایت از این داشت که مردم ایران بدون اعتناء به اخطار سرباز فداکار وطن و "تمنای

هشدار دهنده فراکسیون طرفداران ادامه نهضت "و علی رغم وحشت هر دو طرف مخاصمه" و بدون ترس از "سوء استفاده دشمنان ایران" و "افتادن مملکت به چنگال کمونیسم"، "رشد ملی خود را" در همه جا با "تجمع و تظاهر" و "تصادم خونین با مامورین انتظامی" "به جهانیان ثابت نمودند" و اینچنین بود که روز 30 تیر 1331 در تاریخ ماندگار شد و مردم بدون یک سازماندهی جدی از جانب رهبری جبهه ملی و مصدق که نه قیام مردم به این وسعت را پیش بینی کرده بودند و نه حتی لزوم آن را دریافته بودند و حتی آن اعلامیه ای که دعوت به عدم تجمع و تظاهرات می کرد را صادر کرده بودند با دست خالی در طی چند روز در مقابل نیروهای نظامی سرسختانه ایستادگی کردند و مصدق را که به قول هوادارانش "در منزلش را به روی همه بسته و در انتظار کار نشسته" بود را دوباره از منزل بیرون آوردند و بر کرسی نخست وزیری نشانندند. (45)

سناریوی 30 تیر در 9 اسفند و 28 مرداد هم باز تکرار شد و ملیون نه تنها عبرت نگرفتند بلکه باز همان رویکرد منفعلانه قدیمی را در پیش گرفتند که در مرحله آخر منجر به پیروزی کودتا شد. خود مصدق در خاطراتش در ذیل عنوان "کارهای دولت من از نظر اجتماعی" که در یک صفحه و نیم ارائه شده است پس از چند پاراگراف "نالیدن" و صحبت کردن در مورد "نه شرقی نه غربی" و محکوم کردن "احزاب چپ" به خاطر "وابستگی" و سوگند خوردن مجدد به اینکه قصد نداشته نظام سلطنتی را تغییر دهد در توجیه اینکه چرا دست به سازماندهی مردم و هواداران خود دست نزده است، می گوید: "... اینجانب می خواستم که بین احزاب ملی وحدت ایجاد کنم که با هم تشریک مساعی کنند. چون این کار سبب می شد که ذهن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را مشوب و چنین وانمود کنند که از تقویت احزاب نظری نیست جز تغییر رژیم از هرگونه عملی راجع به این کار خودداری کردم و با اینکه تشکیلات و برنامه واحدی نبود مردم وطن پرست هر وقت صف آرای نمودند از مصالح مملکت دفاع کردند..." (خاطرات و تالماصت مصدق / انتشارات علمی، صفحات 8-237)

مصدق در روز 27 مرداد هم به تعبیر "یرواند آبراهامیان" "پس از مذاکره با سفیر آمریکا - هندرسن - به ارتش دستور داد خیابانها را از هر تظاهراتی پاک سازد" (46) و "با متخلفان به شدت برخورد کند" و بدین ترتیب با خالی کردن خیابانها از حضور مردم عرصه را کاملاً برای کودتا چپان مهیا ساخت. رهبران حزب توده هم که در جریان امر بودند پس از تصمیم مصدق "اعضای خود را از خیابانهای شهر فراخواندند". (47) این تصمیم بقدری نسنجیده و نادرست بود که بعدها مورخی چون

"غلامرضا نجاتی" یکی از هواداران سرسخت مصدق نوشت: "... نتیجه مذاکرات آن روز مصدق و هندرسون و صدور دستور جلوگیری از تظاهرات مردم بالاخص توده ایها به سود کودتا چیان تمام شد و راه را برای طرح از پیش سازمان داده شده کودتا فراهم ساخت..." (48) جالب اینجاست که پشتگرمی مصدق به تسلط ارتش و نیروی نظامی بر اوضاع بود. نیروی نظامی ای که از فرماندهانش یکی سرتیپ محمد دفتری است که به شهادت سرلشگر ریاحی از هواداران مصدق، "قبلا از فضل الله زاهدی در مخفی گاهش حکم ریاست شهر بانی را دریافت کرده بود!!" و همین طور خائنان دیگری چون سرلشگر وثوق و سرهنگ اشرفی و...

بعدها زیرک زاده یکی از شیفتگان و نزدیکان خاص مصدق می نویسد: "... چند نفر از آقایان حاضر در نخست وزیری به دکتر مصدق اصرار کردند که با رادیو پیامی بدهد و مردم را دعوت کند که به کمک او بیایند... تمام آنهایی که آن روز در نخست وزیری بودند بارها و بارها، تک تک و دسته جمعی از او خواهش کردند مردم را به کمک بطلبیم موافقت نکرده و حتی حاضر نشد اجازه دهد با رادیو مردم را با خبر سازیم... هنوز قیافه خشمناک دکتر فاطمی را در خاطر دارم که پس از آنکه اصرارش برای باخبر کردن مردم به جایی نرسیده بود از اطاق دکتر مصدق خارج شده فریاد زد: این پیرمرد آخر همه ما را به کشتن می دهد..." و با شناختی که از مصدق داشته می گوید که این کارها یعنی خبر دادن به مردم و بالا تر از آن کمک طلبیدن از مردم امری نبود که مصدق حاضر به انجام آن باشد... در طبیعت او هم نبود همچنان که در 30 تیر هم از مردم استمداد نکرده بود..." (تاییدی دیگر بر نظرات ما در مورد 30 تیر). صدیقی یکی دیگر از همراهان "با وفای" مصدق نیز در این مورد می گوید: "... چنین پیامی وضع را آشفته تر می کرد. مردم تهران روبروی نظامیان تحریک شده طاعی قرار می گرفتند. { مگر در 30 تیر قرار نگرفتند؟ } خطر جنگ داخلی در میان بود. خونهای زیادی ریخته می شد که نه آقا { منظورش از "آقا" مصدق است } و نه ما توافقی نداشتیم..." (49) و بالاخره پس از آنکه نظامیان نخست وزیری یا خانه مصدق را زیر آتش می گیرند، پس از مذاکره با مهاجمان، "آقایان حاضر" با موافقت مصدق اعلامیه ای مبتنی بر "ترک مقاومت" می نویسند و "مهندس رضوی برای اینکه مهاجمین از تیراندازی خود داری کنند ملحفه تختخواب نخست وزیری را برداشت و به سربازان مدافع نخست وزیری داد تا روی بام نصب کنند..." اما "بعد از دادن اطلاعیه و برافراشتن پرچم سفید { منظور همان ملحفه است!! } حمله شدیدتر شد..." { !! } (50) در آن زمان هنوز کودتای شیلی (1973 / 1352) و تجربه "سالوادور آلنده" در "موندا" (کاخ ریاست جمهوری در شیلی) پیش نیامده بود که آدم متوجه شود یک رییس دولت هم به جای



اینکه ملحفه تختخوابش را به عنوان پرچم سفید به اهتزاز در بیاورد می تواند سلاح بردارد و تا پای جان در دفاع از آرمانهایش در مقابل کودتا چیان بایستد.

## 5 - مصدق و حزب توده

موضع من در سر تاسر این مقاله، زنده کردن بحثها و مجادلات قدیمی توده ای - ملی و نقد مصدق از زاویه هواداری از نظریات و فعالیتهای حزب توده در آن دوره نبوده است. بدیهی است که اشتباهات این حزب هم در این دوره به طور جداگانه می تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد. هیچ گونه توهمی نسبت به حزب توده بر این مقاله حاکم نبوده است اما من از سوی دیگر با "توده ای ستیزی" کورکورانه در هر ورژن آن و فحاشی نسبت به حزب توده 32-1320 به منظور اثبات "بیطرفی" سیاسی و یا رادیکالیسم آنتی سوویتیستی سر سازگاری ندارم. حزب توده در تاریخ حیات سیاسی خود چند دوران متفاوت را پشت گذارده است. بررسی عملکرد این حزب در دوران پس از انقلاب 57 (62-1357) و یا در سالیان بین کودتا و انقلاب 57 بدون شک از حوصله بحث ما خارج است اما حزب توده در دوره نخست (دهه های 20 و 30) علی رغم هر اشتباهی که در رابطه با سیاستهای داخلی و خارجی انجام داده باشد و با هر تحلیلی، سمبل قطب چپ جامعه و یک حزب رفرمیست کاملا فراگیر با پایگاه اجتماعی بسیار گسترده بود که اصلاحات اجتماعی رادیکال نظیر اصلاحات ارضی و دفاع از حقوق کارگران، زنان، کارمندان و مطالبات اجتماعی پیشرو و مترقی را در دستور کار خود قرار داده و توده وسیعی از کارگران و زحمتکشان، زنان و روشنفکران را حول پلاتفرم خود به نحو موثر، تحسین برانگیزی و بی سابقه ای متحد کرده بود. از تجربه اجتماعی شدن و ساختار سازمانی و روشهای فعالیت حزب توده در آن مقطع می توان به عنوان یک تجربه کم نظیر فعالیت حزبی در خاورمیانه حتی تا دوره کنونی نام برد (شاید تنها تجربه حزب کمونیست عراق در دوران اوج فعالیت خود به این تصویر نزدیک باشد) و هنوز هم به عنوان یک الگو و یک مورد استثنایی مورد توجه و بررسی احزاب و جریانات دیگر حتی از جبهه های مخالف واقع می شود:

- حزب توده برای نخستین بار مسأله ی مبارزه با امپریالیسم و استعمار نو و کهنه را در کشور مطرح کرد و همزمان با پیدایش خود، با فاشیسم که در آن زمان در ایران شبکه ی وسیعی را توسعه داده بود، وارد مبارزه شد.

- حزب توده به تلاش وسیعی برای متشکل کردن کارگران ایران دست زد. اعضای حزب توده در پیدایش سازمان های معتبر کارگری و سندیکایی مانند شواری متحده ی

کارگران و زحمت‌کشان و شواری مؤتلفه‌ی مرکزی کارگران که ده‌ها و صدها هزار کارگر در رسته‌های مختلف را در سندیکاها متحد کرده بودند، نقش مهمی ایفا کردند. این سازمان‌های کارگری برای اثبات شخصیت و موجودیت طبقه‌ی کارگر ایران و دفاع از حقوق بنیادین آن، مبارزه‌ی وسیع و دامنه‌داری کرده‌اند و به کامیابی‌هایی رسیده‌اند که همانطور که پیشتر به خلاصه‌ای از آن اشاره شد خود تاریخ افتخار آمیزی دارد. تلاش حزب و شواری متحده‌ی مرکزی باعث تدوین لایحه‌ای در سال 1323 شد که در آن هشت ساعت کار روزانه، دو هفته مرخصی با حقوق در سال، شش هفته مرخصی با حقوق برای زنان کارگر باردار، منع استفاده از کار کودکان کمتر از 12 سال و تأمین بیمه‌های اجتماعی پیش‌بینی شده بود. این تلاش‌ها همچنین، به تصویب قانون کار در سال 1325 منجر شد که علاوه بر مزایای فوق و دیگر مزایا، روز اول ماه مه را به‌عنوان روز همبستگی بین‌المللی زحمتکشان و روز تعطیلی با مزد به رسمیت شناخت. فراموش نباید کرد که واژه‌ی "کارگر" در برابر واژه‌های تحقیرآمیز "فعله" و "مزدور" را نخستین بار حزب توده به کار برد و متداول کرد.

- حزب توده در مبارزه‌ی دهقانان با فئودالیسم و «بزرگ زمین‌داری» به تحقق یک برنامه‌ی ارضی مترقی برای تقسیم بلاعوض زمین بین دهقانان کم زمین و بی زمین کوشید و در راه متشکل کردن دهقانان فعالیت وسیعی آغاز کرد که موفقیت‌های بسیاری نیز به دنبال داشت. ده‌هزار روستایی در اتحادیه‌های دهقانی متشکل شدند و توانستند دهقان ایرانی را به سوی نبرد مطالباتی و اجتماعی سوق دهند. نمونه‌ی برجسته‌ی کار دوران علنی (1320-1327) تشکیل "اتحادیه‌ی دهقانان وابسته به حزب توده‌ی ایران" و پس از "غیرقانونی" شدن حزب، تشکیل سازمان علنی "انجمن کمک به دهقانان ایران" بود.

- حزب توده برای نخستین بار به سازمان دادن عناصر ترقیخواه در ارتش دست یازید که نمونه‌ای کم نظیر در میان سازمانهای نظامی انقلابی در کشورهای سرمایه داری بود.

- حزب توده فعالیت سازمانی و تبلیغی وسیعی را در میان قشرهای گوناگون زنان، اعم از کارگر، دهقان و روشن‌فکر آغاز کرد و مهم‌تر از همه اینکه برای نخستین بار در مجلس چهاردهم طرح انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان ایرانی را عرضه داشت. موفقیت حزب توده در ایجاد یک نهضت بزرگ در میان زنان برای احقاق حقوق خود قابل ملاحظه است. فعالیت‌های سیاسی، تظاهراتی، مطبوعاتی و اجتماعی زنان که به وسیله‌ی حزب توده رهبری می‌شد، زنان را وسیعاً وارد مبارزات سیاسی و اجتماعی نمود. در تیرماه 1322 تشکیلات زنان برنامه‌ی خود را با شعار مبارزه علیه فاشیسم، مبارزه با استعمار، مبارزه برای صلح، حقوق مساوی

با مردان و دست‌مزد مساوی در برابر کار مساوی آغاز کرد. در همین دوران در جنب شورایی متحده‌ی مرکزی، اتحادیه‌ای به‌نام "اتحادیه‌ی زنان زحمت‌کش" نیز تشکیل شده بود که در سال 1325 به تشکیلات زنان پیوست. در سال 1325 تشکیلات زنان به عضویت فدراسیون جهانی زنان که مدافع حقوق همه‌ی زنان در دنیا بود، درآمد و از آن پس تشکیلات دموکراتیک زنان نامیده شد. در سال 1327 این تشکیلات غیرقانونی اعلام شد. اما در سال 1329 هیأت اجرایی این تشکیلات یک روزنامه‌ی علنی به نام "جهان تابان" منتشر کرد.

- یکی دیگر از کارهای قابل توجه حزب توده، کار در میان جوانان در قالب "سازمان جوانان حزب توده" بود. اعضای کارگری این سازمان (کارگران جوان) در اتحادیه‌های کارگری حضور داشتند. آنان در اعتراضات و اعتصابات کارگری حضور فعال و چشم‌گیری داشتند، اخبار کارگری را به مطبوعات می‌دادند و اعتراض کارگران را در مجامع و ارگان‌های مربوط منعکس می‌کردند. یکی از مراکز عمده‌ی فعالیت سازمان جوانان، دانشگاه بود. اعضای سازمان جوانان به‌خصوص در "اتحادیه‌ی دانشجویان دانشگاه تهران" که اصلی‌ترین و عمده‌ترین تشکل موجود در دانشگاه بود و فعالیت گسترده و چشم‌گیری داشت، فعال بودند. تأسیس "سازمان دانش‌آموزان ایران" در سال 1330 از دیگر ابتکارات سازمان جوانان بود که با مبارزه‌ی دامنه‌دار خود توانست رسمیت خویش را به وزارت فرهنگ تحمیل کند. نشریه‌ی "دانش‌آموز" ارگان این سازمان دانش‌آموزی نقش مهمی در ارتقای آگاهی دانش‌آموزان و طرح اصولی خواست‌های آنان داشت. و... (51)

چرا مصدق حزب توده را در دولت شرکت نداد؟ چرا بدون آنکه فعالیتش از جانب دولت حتی قانونی شناخته شود از آن انتظار می‌رود از همان دولت بطور یکجانبه حمایت کند؟! چرا مصدق حداقل در جهت جذب حمایت‌های آن تلاش نکرد؟ اگر مطالباتش همه "شعاً" و "حرف" بودند، چرا مصدق آنها را در برنامه خود جای نداد تا زیر پای حزب توده خالی شود و پایگاه اجتماعیش به سمت مصدق متمایل شود؟ نویسندگانی که از حزب توده انتظار مقابله با کودتا را دارند چرا برخورد مصدق با شاه بعد از کودتای ناموفق 25 مرداد را به یاد نمی‌آورند؟ (مصدق از شاه می‌خواهد برگردد و "از مقام سلطنت سرپرستی فرماید") وقتی مصدق خود از کودتای دعوت می‌کند که برگردد و خود زمام امور را به دست گیرد، چرا احزاب دیگر باید هزینه انفعال و بی‌افقی سیاسی مصدق را پرداخت کنند؟

نکته مهم اینجاست که اتفاقاً همین حزب توده و کمونیست‌های آن دوره طبق سنت مالوف در سطح جهانی بیشتر از همه احزاب و شخصیت‌های وابسته به جبهه ملی و

مصدق، آماج خشم و کینه کودتاچیان دست راستی واقع شدند و دهها تن از بهترین آزادیخواهان و برابری طلبان این کشور که در حزب توده و به ویژه سازمان افسری آن متشکل شده بودند، در دادگاههای در بسته نظامی محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شدند. این در حالیست که مصدق پس از 3 سال زندان به حالت تبعید به ملک خود فرستاده شد و بقیه شخصیت‌های ملی به غیر از یک نفر یعنی حسین فاطمی همگی پس از حبسهای کوتاه مدت و تبعید آزاد شدند. حال پس از گذشت این همه سال یکی از مداحان مشهور مصدق و یکی از آنتی کمونیست‌های پروفشنال روزگار ما یعنی "مسعود بهنود" چشم بر این همه بسته و در یک مصاحبه رادیویی مدعی می‌شود که کودتای 28 مرداد بنا بر "سنت" لطیف و مهربان "جامعه ایرانی" خشونت و قربانی ای در ابعاد کودتا در سایر کشورها در پی نداشته است!! خب، بر ایشان واقعا نمی‌شود خرده گرفت. سطحی نگری و ساده اندیشی و ارائه اراجیف مکرر در خیلی از مسائل، امروزه به شاخص ژورنالیست‌های خیلی "باهوش" و "با استعداد" که شم بازار یابی بین المللی خوبی هم دارند مبدل گشته است. روایت مسعود بهنود از "کودتاهای بدون خونریزی جامعه ایرانی" مانند سایرگفته‌ها و نوشته‌هایش حاوی چیز بیشتری از داستان پردازی و تخیل پردازیهای سطحی و تنگ مایه در قالب تحلیل سیاسی و تاریخی نیست که با لحنی گرم و مخدر به خواننده تزریق می‌شود. او به برکت وقاحت شایان تحسین نظر گاه خود، آن تفاسیر مبتذلانه و تهی مایه ای را که همگان از یک ژورنالیست محافظه کار راست گرا انتظار دارند، همواره به نحو احسن در معرض تماشا نهاده است.

## 7- جبهه ملی پس از مصدق

برای تسهیل امر مقایسه و داوری بد نیست برنامه "اجتماعیون عامیون" (سوسیال دموکرات‌های انقلابی) در سال 1284، یعنی یکسال قبل از انقلاب مشروطه و 55 سال قبل از تشکیل جبهه ملی، که شامل موادی نظیر حق اعتصاب برای کارگران، هشت ساعت کار روزانه، حقوق باز نشستگی، تدوین یک نظام مالیاتی تصاعدی، توزیع زمین بین کسانی که بر روی آن کار می‌کنند (اصلاحات ارضی)، مدارس و آموزش رایگان، آزادی کامل بیان و قلم و آزادیهای عمومی و... است (52) را در مقابل برنامه تمام ادوار جبهه ملی و سازمانهای دیگرشان (البته اگر موفق شدید و برنامه ای پیدا شد!) تا دوره کنونی بگذارید و از سویی دیگر تاریخ رویدادها و تحولات جهان را در 5 دهه اول قرن بیستم ورق بزنید تا میزان عقب افتادگی و راست روی این جریانات بر شما روشن شود. در زمینه دموکراسی خواهی و آرمانهای اجتماعی هم مصدق نه تنها فرزند زمانه خود در سطح جهانی نبود بلکه

در بسیاری موارد حتی از اهداف و آرمانهای جنبش مشروطیت ایران و حرکت سوسیال دموکراسی انقلابی در دل آن که همانطور که گفته شد نیم قرن پیش از به قدرت رسیدن وی جریان یافته بود، عقب تر بود.

با انجام اصلاحات ارضی از سوی شاه در دهه 40 شمسی و عدم درک اهمیت بسیار تعیین کننده آن از سوی احزاب اپوزیسیون و موضعگیریهای عجیب و غریب و سرگستگی مجدد جبهه ملی و شیفت شدن اعتراضات از بورژوازی به خرده بورژوازی، جبهه ملی به کلی زمینه عینی و اجتماعی خود را در سیاست ایران از دست داده است.

سازمانی که خود را "نماینده بورژوازی ملی و لیبرال" می دانست در هنگام طرح مساله اصلاحات ارضی از جانب امینی در تقابل با شاه و سایر گروههای محافظه کار و در اوج کشاکش این نیروها، نه تنها "امیر تیمور کلالی" از بزرگ ملاکین محافظه کار را در ازای اعطای دویست هزار ریال کمک به صندوق این جبهه به عضویت شورای مرکزی خود پذیرفت و تا پس از سقوط امینی در این زمینه سکوت مطلق کرد و از اعلام پشتیبانی از این طرح به خاطر مخالفت نیروهای محافظه کار هراس داشت و با عدم همکاری با امینی که در مقابل شاه و گروههای محافظه کار قرار گرفته بود سقوط دولتش را تسهیل نمود بلکه در جزوه کوچکی که در پاییز 1341 منتشر نمود عملا اعلام کرد که از آنجا که در ایران هرگز فنودالیسم وجود نداشته است بنابراین نیازی به اصلاحات ارضی هم نیست!! (53)

جبهه ملی اساسا با ارائه برنامه سیاسی مخالف بود و اعتقاد داشت که هر برنامه ای جز انتخابات آزاد و سیاست خارجی بی طرفانه دولت ملی... به تفرقه می انجامد!! (47) عاقبت چنین نیروهایی همین است که به "جنبشی" بدل شود که در مجالس و محافل خانوادگی و مجالس ترحیم دوره ای "دوله" ها و "سلطنه" های سابق و نمایندگان سابق مجالس سنا و شورای ملی سابق خلاصه شود. به نظر می رسد پیام اخطار دهنده خلیل ملکی (از رهبران خودشان) در دهه 40 به خوبی نمایانگر روح حاکم بر فعالیتهای این جریانات و نوع روابط حاکم بر آنها در دوره کنونی باشد:

"اگر اوضاع به همین منوال پیش برود، جبهه ملی به عنوان یک نیروی سیاسی نابود خواهد شد و به جای کانون مبارزات نهضت ملی ایران به قبله گاه متروکی برای وفادارترین معتقدانش بدل خواهد شد که در مراسم ختم یکدیگر شرکت جویند و به علامت آشنایی و تاسف برای یکدیگر سری تکان دهند..." (54)

در مکتوبات نویسندگان سنتی، یعنی همان جماعت به تعبیر باقر پرهام "پراکنده گوی قلم به دست گفتمان پرداز" کرارا با واژه هایی نظیر "راه مصدق"، "استراتژی نهضت ملی"، "استراتژی مصدق" و... مواجه می شویم که گویا بر اساس آن قرار است نسخه ای "مصدقی" برای مسایل امروز جامعه نیز پیچیده شود. اگر استراتژی را با تعریفی عام و ساده به یک برنامه منسجم برای یک دوره معین و پیش بینی تاکتیکی برای پیشبرد این برنامه تعبیر کنیم، نمی توان تصور کرد که چنین واژه هایی را بتوان به مصدق و جبهه ملی الصاق نمود. اگر منظور از "استراتژی"، آنچه عملا به انجام رسید و شعارها و برنامه "برگزاری انتخابات آزاد" و "ملی کردن صنعت نفت" (و مقوله مرتبط با آن: "موازنه منفی") باشد که شعار اولی مطلقا مسکوت ماند زیرا طرح و برنامه ای برای آن وجود نداشت و دومی نیز به دلیل فقدان هر نوع برنامه مشخص پیش بینی شده به بن بست و شکست کامل انجامید.

جبهه ملی نیز ترکیب و معجونی از افرادی بود با وابستگیهای فکری و سیاسی متفاوت که مصداق بارز "بند و بست چند تن ناسازگار" و "دولت ناپایدار:" بودند و به مرور زمان هم بین آنها جدایی و تفارق حاصل آمد و از همان جمع محدود اولیه هم چیزی باقی نماند و حتی برخی از آنها کارشان به همدستی فعال در توطئه و کودتا علیه مصدق کشیده شد. "استراتژی و راه مصدق" را حتی در زمان خودش می توان یک معادله چند مجهولی تلقی کرد، دیگر چه برسد به آنکه بخواهیم از دل آن پاسخی برای معضلات و دغدغه های امروزمان بیابیم.

بگذارید مسعود بهنودها، ترکمانها، برهانها، هنوز مدیحه شان را بسرایند و سالهای حکومت مصدق و ملیون برایشان همان "رمی" باشد که همه راهها بدان ختم می شود. آزادیخواهی در ایران امروز باید ذائقه سیاسی اش را تغییر دهد و سطح توقعات و آرمانها و سقف پروازش را به شدت ارتقاء ببخشد. مصدق و امثال او نمی توانند شاخص و نماد آزادیخواهی و برابری طلبی دوران ما باشند. از خلال آتش و خون و دود سالیان پیشین اما، نسل تازه ای سر برون آورده است که می بایست بکوشد تا شایسته عصر حاضر و آرمانهای آن باشد.

## پانوشتها

- 1- نیکی کدی، "ریشه های انقلاب"، صفحه 141.
- 2- The Time, 8th May, 1929
- 3- محمد علی(همایون) کاتوزیان /اقتصاد سیاسی ایران/بخش سوم / صفحه 209.
- 4- مصاحبه ابراهیم یزدی با خبرگزاری کار ایران (ایلنا)، رک به وب سایت "نهضت آزادی ایران".
- 5- جالب است که برخی از تحلیلگران حتی با وجود همه اینها، اقدامات ناصر را فاقد قاطعیت لازم ارزیابی می کنند.
- 6- دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، انتشار امیر کبیر، چاپ اول، صفحات 44 و 45.
- 7- فخرالدین عظیمی، " تاملی در نگرش سیاسی مصدق"، نگاه نو، شماره 36، تهران، بهار 1377، صفحه 115.
- 8- عبدالرحیم ذاکر حسین، مطبوعات سیاسی در ایران...، صفحه 258.
- 9- ویژه نامه روزنامه شرق، اسفند 1384، صفحه 8، "خلقیات مصدق"، حسین میرزانی.
- 10- ماهنامه ایران فردا، ویژه نامه دکتر مصدق، صفحه 13، وحید میرزاده.
- 11- ویژه نامه روزنامه شرق، اسفند 1384، صفحه 8، "خلقیات مصدق"، حسین میرزانی.
- 12- ماهنامه ایران فردا، ویژه نامه دکتر مصدق، "ستیزه جویی با مصدق، چرا؟"، حبیب داوران.
- 13- "گذشته چراغ راه آینده است"، صفحات 598 و 599.
- 14- عبدالرحیم ذاکر حسین، مطبوعات سیاسی در ایران...، صفحه 258.
- 15- "خاطرات و تالمات مصدق"، محمد مصدق، صفحه 58.
- 16- ماهنامه ایران فردا، ویژه نامه دکتر مصدق، صفحه 57، "مصدق از لیبرال دموکراسی تا دموکراسی هدایت شده"، عزت الله سبحانی.
- 17- به نقل از مصاحبه باقر مومنی با نشریه "آرش" چاپ پاریس.
- 18- اطلاعات هفتگی، 28 شهریور 1331.
- 19- اریک هابزبام / " عصر نهایتها " ( تاریخ جهان 1914-1991)/ فصل دهم: انقلاب اجتماعی.
- 20-
- 21- برای آشنایی با یکی از این حکایتها که بسیار هستند مثلا نک به پانوشت شماره 9، صفحه 15، گفتگو با نصر الله خازنی.

- 22- محمد علی (همایون) کاتوزیان / اقتصاد سیاسی ایران / بخش سوم.
- 23- نک به "مصدق و نبرد قدرت"، همایون کاتوزیان، صفحات 7-203، ترجمه احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، 1371.
- 24- سخنرانی ایراهیم یزدی در تالار شیخ انصاری دانشکده حقوق دانشگاه تهران به تاریخ 21 اسفند 1384.
- 25- برای اطلاع از طرحهای سازمان افسران حزب توده در مورد ادامه مقاومت پس از کودتا که به مصدق هم ارائه گردید و از جانب او رد شد نک به "درد زمانه"، خاطرات محمد علی عمویی.
- 26- باختر به جای باختر امروز (نشریه تحت مدیریت حسین فاطمی)، 26 شهریور ماه 1328.
- 27- دفاعیات مصدق در دادگاه نظامی.
- 28- باختر امروز 13 اسفند 1331.
- 29- محمد مصدق، دفاعیات در دادگاه نظامی.
- 30- روزنامه ایران، 25 آبان 1383، مصاحبه با عبدالرضا هوشنگ مهدوی.
- 31- پرواند آبراهامیان، "ایران بین دو انقلاب"، نشر نی، صفحه 355.
- 32- منظور شرکت در جنگ داخلی یونان (1945-49) بعد از جنگ جهانی دوم به نفع ناسیونالیستها و بر ضد کمونیستهاست.
- 33- روزنامه کیهان 16 شهریور 1331.
- 34- - حسین مکی، "تاریخ 20 ساله ایران"، جلد دوم، مقدمات تغییر سلطنت، چاپ تهران، 1324، صفحات 75-77.
- 35- باختر امروز، سال اول، شماره 4، 13 تیر 1328.
- 36- باختر به جای باختر امروز، 10 مرداد 1328.
- 37- همان.
- 38- محمد علی کاتوزیان / مصدق و نبرد قدرت / صفحه 206 به نقل از مصاحبه باقر مومنی با نشریه آرش. در ضمن من در این قسمت مقاله از دو نوشته جالب آقای باقر مومنی مندرج در دو ویژه نامه نشریه "آرش" چاپ پاریس ([www.arashmag.com](http://www.arashmag.com)) در رابطه با مسایل پیرامون حکومت مصدق و حوادث آن سالها بهره فراوان برده ام.
- 39- حسین مکی، وقایع 30 تیر 31، انتشارات ایران، چاپ دوم تابستان 1366.
- 40- محمد ترکمان، قیام ملی 30 تیر به روایت ...، انتشارات دهخدا، مهر 1361، به نقل از باختر 29 تیر 1331.
- 41- همان، صفحات 268-272.
- 42- حسین مکی، وقایع 30 تیر...، صفحات 19-117.



- 43- همان.
- 44- باختر امروز 29 تیر 1331، به نقل از حسین مکی، وقایع 30 تیر، صفحه 185.
- 45- مقالات باقر مومنی در سایت [www.arashmag.com](http://www.arashmag.com)
- 46- پرواند ابراهامیان، "ایران بین دو انقلاب"، نشر مرکز تهران، 1377، صفحه 252.
- 47- همان.
- 48- غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و...، شرکت انتشار، پاییز 1346، صفحات 8-407.
- 49- غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن ...، صفحه 452.
- 50- علی اکبر بهزادی، "شبه خاطرات" (2 ج)، انتشارات زرین، 1376، صفحه 660.
- 51- محمد علی عمویی / تجربه موفق يك حزب / نشریه "نامه".
- 52- پرواند ابراهامیان، "ایران بین دو انقلاب"، صفحه 99.
- 53- همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، صفحات 8-266.
- 54- همان.
- 55- همان.